

و مارت پهیلی آنبارین اراده هم التفاوت نمود و رجوع بپادشاه و شجاع الدوله اصول آرا شتر و خلوط میرزا شخصی مدین نیز اعانت این را بسیار می نمود و میرسلیمان بنابر غرض خود نیز دلالت بجهین اراده کرد میرزا بخت خان از رفاقت عالی جاه و صورت پنهان غرم رفتن پسر شجاع الدوله سر باز زده قاصد ترک رفاقت بود و نیوز امراء منقوع و متفرق شده بود که عرضه احمد خان قدر پنهان در وادخواج اگلیشیت تا بحسب علی پور رسیده بحر خند این خیر درون و حیدر قریشی مذکور بود اما عالی جاه را تشوشیش بی نهایت روی داده اضطراب عظیمی لائق حال او شد و دین همن عرضه میگردد خان مرقوم رسید که فوجی را بر جای استعجال از راه دریا که گلگا اگلیشیان فرساید و اندک که در زمینه رسیده سدر راه عبور شکر شو و وزیریاران محلات خود را اشاره نمود که پس اندگان شکر و اسباب عامل جاه لکه عقب مانده متصرف شوند آنها حسب الامال بعمل آور و نگرانیتگان آنجا هم بلشکر رسیده اخبار موحشه افتخار نمودند عامل جاه با اضطراب تمام پاسه از روز برآمد و با آنکه از راه مقام داشت بنای اچاره کرج نموده والد مرحوم از راه شفقت سندہ اطلب نمود که حالیا نزد من آمده باید نشست الحال چه محل رفاقت عامل جاه مانده و عامل جاه بنای اشتغالی سندہ با اگلیشیان از فقیر نهایت سرگران و بی اتفاقات محض بود فقیر بپاس اخلاص علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا احمد اندک ترک رفاقت تا وصول بامنیت غیر لائق داشته دست از پهرا بسی رنگر مخدول بیندشت و غالیجا وقت شام بقصبہ سهرام رسیده صبح از انجا هم پشتیز رفت و منزل سانوست هنین برباب دریاچه و رگا دستی در خزانه کرد و تم تخریج از یافته ند وقت شب غالیجان تخریج را باستفاده یان جواب و سوال تلحیح و تند روی داده صدها بالبند شده تبعیت آنها شوی در لشکر رسیده آشوب عظیمی برخاست برتیکه که عالی جاه مضر و روازه پا برینه آمد و سی گفت که بله این این غونه را بسی همیزیت شاید نک بجز از نگران شورش برد پاکره است چون ایند تعالی را در رسالت نشان عالی جاه مصلحتها بود آشوب نمکور فرونشست و صبح آن روز یک لکه بچاه نهار را رسیده نقد و پنج زنجیر قلیل میرزا بخت خان که قاصد رفتن نزد شجاع الدوله نمود و محبت فرموده هر خص نمود و خود برباب دریاچه کردم ناسه منزل کرد درین عرصه خطوط میرزا شمس الدین مع عهد نشان شجاع الدوله نمکور دستخط او بر قرآن مجید رسیده عامل جاه از کرم ناسه کو چیده در لیک راجه بلوند که قلمرو شجاع الدوله بود و دریاکه دریاکه گلگا و رو دموده

ذکر عبور نودن عامل جاه از دریایی گلگ و مقامات دران مکان فرستادن میرسلیمان خان مان رانزد شجاع الدوله سیست پیمان

عامل جاه از خوف تعاقب جماعت اگلیشیه آسوده متصل ببنیارس افاصله شش هفت کروه از زیله نمکوره منزل گزنه و نینده از دوستان رخصت گرفته در بنیارس رسیده ولیثرون تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علی خرین اسکن ائمه فی اعلی علیین شریف گشته در خانه خال سراسر افضل خود رسیده عبیدالعلی خان بیاد نزول نمود مرحوم نمکور زدران ایام با کمال عزت دران بلهذه خانه و مقام و اشیعه خقیر در این خانه نموده و از پنج اسفار آسوده بعد چند روز که لشکر عامل جاه در فنای بندا رسیده آمد و رفت نزد دوستان سی نمود و کاه کاه عامل جاه را هم رسیده دید روزی دو جلد و سی این رفاقت بیان گفت که صاحب پروردگار اوران شما در اینجا با اگلیشیان مختلط و مخطوط اند شما چه اتصالی همراه بیان بسیار بسیار بود و با آنها رفاقت و رزینه خقیر پیدل گشته چواب داد که سندہ در رفاقت شاخیات نکرده با اگلیشیان و فاق پوشیده و پنهان و برآمد

مراسلات و جا سوپ سنه گذشتند اشتبه ام و پيشه من نهيت والا اين همه مردم که بشه اطلاع شده از راه برگشتة با ان طرف پيشو شستندند به راه هم مانند نبود باز ام و بشه احتجاج پر خود رفتند نه توانند سنجابت و اخلاص گذاشت که هنوز حرکات زشت را اختیار کنم و دیگر آمدورفت نزد او کم کرده اکثر در خدمت شیخ ببر و رندکور و بعض اوقات بمحبت علی ابراهیم خان و دیگر دشمنان کشته

ذکر شهرت خیانت نوون میرسلیمان باعث جاه و ذردید لعنت کسیه نامی با هر در راه و پر از سول سخ دیگر

برگذر نعمت و جواهر گران بهاك که کيسه باشے که پاس سفید پرازانها بود و هر راه سوار بیهاده زنانه بر صحنه هاد میانه صبور است نه بردند میرسلیمان غاف مان هنگام بردن بیهاده سمع بیکم عالی جاه و آوردن از انجام خوار و محروم بود شتمار دارد که هنگام آوردن هسباب از فکهه رهیاس خیانت عظیم نموده جواهر لفظیه بشیر فیض که بلکوک می ارن بید دزدید و عانیه جاه را دران زمان فرصت ملاحظه و محاسبه آن نبود و متعهد احوال موادخده هم بازگران خصوص مثل میرسلیمان نداشت و میرندکور دران ادوات لباس در پیشنه در برگرد و بروی عالی جاه اگر توستای در دست در کمال فرسوس گریان می استاد و سه گفت چگونه و بکدام حشر شمار را بین حال تو انم دید تا آنکه بسفارت هر راه کسی که از طرف شجاع الدله باستحالت خالی جاه آمد بدو ذر زد شجاع الدله رفت امیکو نید در اخبار راجه بنی بہادر مطلع بیگ خان و میرزا سبلوک در ایام طفلی وزیر نهاد کور اتابیق او بود و دیگر جمله وار کان آن دولت غیر سالار خبک که بوساطت میرزا شمس الدین هربی عامل جاه و واسطه جواب نوش بود و دساخت و هر یکی که از امال خیانت تو اضطر لان نموده لعنه از جواهر بیهاد بیان نهاد و دو سیله حمایت برگزد و حکم شهیر نزد عامل جاه بانو شهدا که استحالت و تسلیم بیهادی نهایت برگشت و قبل از عود او میرزا شمس الدین نیز بار قائم وزیر پادشاه که مستفسر نهایت دلخواه و عواملت بالکمال سهر باشند و الطافت بود رسیده سرمایه اهلیان خاطر پیشان عامل جاه گشته اور امترصد نهضت بجهوت رشکر دیگر داین و میرزا بخت خان از کرم ناسه راه بوندیل چندگر فته همک بودند بیهاد رفت راجه آنجا مقدم اور امتعتم شمرد و راغراز و احترام او خوشید و برقاقت خود برگزید عامل جاه بعد عود میرسلیمان و دیگری از انتظام احوال خود گذانید شتن مردمیکه منتظر و در کار بود و ادعا تشویه بر طرفیان روائی شکر دزیر و پادشاه گردیدند و بنا بر عده اسباب و بیهاد اتفاقی عامل جاه رفاقت خود درین سفر بیهاد و تضمیع اوقات دیده توقف در بنادر اصلح داشت چه بنا بر ناخوشیه مراجع میر حبیر خان از رفقا سعی جاه و بلوتش برگرم ناسه و گذان که مردم باعثت وزیر در امور عامل جاه داشتهند معاودت درین زودیه و راز خرم و مال اندیشه سه نمود و محبت خیر شخ سبر و میرزا معمتنات و نیما سعی غیر مترقبه ای بدو شکر عواملت و اشقاق آن زیده و افغان که درین تهیه و غربت سیهول احوال فقیر داشت زبان و بیان رایا رایی شهد نهاریک آن نیست دلخواه دسته ایان بزرگ رانیده اینم چگونه بزرگارم که قلم و تحریر آن ایسید نهاریخ و تقدیر میر اعتراف می نماید چون درین بجز و زمان قدره ای و میباشد قلب لسان از جلیشیم متعارف و خلق عجم ای گردیده و در زمانه سه دران و برو ساختمان نهایت رواج دارد و وزیر و پادشاه هم باعث جاه و معاونی که از پادشاه اعانت و اراده می بودند و هم با اگلیشیان و میر حبیر خان جواب و سوال آشتبی و معاامله می فرمودند چنانچه راوشتاب را که ذکر آن تقریباً نحلقه در اوراق ماضیه گذشت و او بعد برآمدن از عظیم آباد نوک شجاع الدله که دزده بر قاقت راجه بنی بہادر نام صوبه را و تماذیان دولت عالی جاه سبز برد و درین وقت میرزا رجل رفقاء بمنی بہادر رندکور بود و بنی بہادر خاکه جمع میرزا میں لین

رسیل خان کے جاہ لبلا رخچب و حدم مصلحت اوورین کار دشوار کیه در فهم مآل امور داشت بر سرخان حه دول معاشر بھر جو کہ عالی جاہ
و سرخب بھیا لمہ و سما طر بامیر حضرت خان و فرقہ انگلیشیان بو دبر کے پیغام انکھاں معاملات منع خلعت غایات و مہربانی فرستاده بازدار
از خد و چروچا ب و سووال حصول مقاصد خود از پردو جانب گرم درستند میر حضرت خان بو ساخت را دستاب پا سے مبلغ نکیز ارد و پیش
فرستا و ده غبہ العلی خان خالو سے نبیده را بسیب آنکہ عالی جاہ بنا او بد و از عظیم آباد بنا بر دعاقت را من ملادین چاچ کے گذشت آن چوم
را پید کر ده بود طلبیه و مور و مہربانی گردان نبید و بند و میں همان آوان و بند و میں همان فقیر در شکر میر حضرت خان لیپرورت آمدہ طلاقا
نکرد اما چون عاسکے جاہ بار ال الدالھافی سزده بو د میر حضرت خان چند ان از دل از ایشان راستے بنود + + + + +

وکر بسیدن عالی جا و تصلی بشکر شجاع الدوله و ملاقات پت اینها با هم گیر و آمدن وزیر و پادشاه
بر سر جا نمود از گلایشیه بد لاله و اعانت عالی جا در کمال کمزوفه + *

چون پادشاہ وزیر الملک بشیخ عالیہ الدوّلہ بہادر میرزا بریندہ ولیست نبیل کمپنی بود عاملے جاہ ہم حسب بھلپت ہیں فر
راہی گشت بعد وہ دلبر بمعسکر وزیر کہ فاصلہ بینِ المکرین سہ کرو دبو شجاع الدوّلہ باستقبال عالی جاہ در کمال شان و میت
خوج خود را اداستہ بادو دوازدہ شہزاد سوار بخسیر عاملے جاہ آمد عاملے جاہ کہ از آمدن او آگئی وہ شست پلٹن ہائے خود را آگئی
از سر در واڑہ سراپر دہ ہائے خیام تما فاصلہ بعید کر انلبخس کیک میل خواہ بود دو رویہ ہستادہ کر دو خینہ ہاد رکمال فرت
وزیریت بہر پامنود و سران سپاہ و رفتاق بے عمدہ رانیز ما مور بہ تنقیت لباس نمود چون وزیر سید تاطرف
لذورون در دوازدہ استقبال نمود از طرفین سلام لپشار بجہ سند و سستان لعل آور دہ باہم معانقہ نمودند و بالعاق امده ہبڑو بہر کیک
منڈ شستند وزیر کلمات اخلاص و اتحاد و تسلی نیادہ فرید تقریر کر دہ بہارست پادشاہ ہمراہ خود دعوت نمود عالی جاہ بیت
و کیک خوان میوس خاص فہملت القماش و خوانہا نے جو اہم زواہ و افیال کوہ شکوہ پشیکش نمودہ بالعاق وزیر بہارست پادشاہ
رفت وزیر الملک اصفیاہ عاملے جاہ را سرفیل خود گرفتہ سہر دوپر کیک مرکوب روانہ مندہ سلطان فی شندند بعد حصول ملازمت فہر
بلشکر خود رفت وہ عاملے جاہ بمعسکر خویش برگشت روز دوم عاملے جاہ بخانہ وزیر پر اے باز دید وانہ گرداد او نیز منکلیہ ملازم
را فرمودہ بود کہ لباس ملوں سفر لائے پوشیدہ و نبید و قہار دوست گرفتہ دست دستہ از سر در واڑہ تما فاصلہ کہ گنجائے دشت
پا یتند حسب الکلیم عین اور دہ حاضر بودند و دیگر اعیان لشکردار کان دولت نیز کر خدمت بستہ در جامی و مقام لائق خود اجتماع
واڑہ حام نمود عاملے جاہ باکو کجہ جسمت وابہت رسیدہ چون داخل پرپڑہ وزیر گردید شجاع الدوّلہ اصفیاہ تما سرفرش استقبال
نمود دوست عاملے جاہ گرفتہ ہمراہ خود بہر دوسرے نہیں دنہایت و لجوی و بشقاق را کار فرما گئی تسلی بسیار و بآمداد
و اعانت و ایجاد صوبجات بہگاہ و علیم آباد دا ز دوست الگلیشیہ امید وار نمود بعد خپہ روز خالی جاہ بمحاجبت محلہ بہر خان
بہادر کیدیست نیور بسیار گران بہا کہ ملکوک یہے ارزید مع رہنمیل کر نہایت بہ تکلف پالو شش زر دوز سے بود بہر ایسے ہبہیں
زن شجاع الدوّلہ دہم بعینہ بدایا و تحقیق گران بہادر اے ما در شجاع الدوّلہ زن صدر خلیل فرستادہ آنہا را خوشنود و ما در
شجاع الدوّلہ را مادر خود نمود چون شجاع الدوّلہ را انفصال بعاظہ بامبدیلہ ہا و گرفتن مالک زار اے بعضی پر گذات الہ آباد واڑا نہیں
نمود دو راجہ بینی بہادر را پیشتر فرستادہ بتوقع حصول مامول سیکنڈ رانید خبیلہ پا انقیاد کر دہ سر ایاحت فروٹے آور نمود خجال
دریگ سبیار دران جو اسے رفت عاملے جاہ باڈ پر بخیام تھفت بغیرت ملک کس شہر قی نمودہ ہتھیاں دران دراشتی غرب

و فرمات و زدن پیشگویان صحت نہی ائمہ شیعہ وزیر الملک غدر الفضال باتفاق حمالہ مذکور در میان آور دنالی جا و مکفت که اگر
انتظار ہمین کار است خلص با اینچہ فوج و سباب بفضل شتر چ سپکتہ مردہ اسرا کار سرکار سبولت مجلت المقام داده
بگرد و وزیر قبول نموده مخصوص ساخت عالی جا و جبور جنبا کرده در خلیل کیتہ گردید چون تو پا سے تیار رائیں فرنگ
و افواج مرتب و مدد بپا در اب آنها همراه داشت ازینی بهادر پیغمبر فتح علیہ پھرستے از آنها مختار ساخت ی متصل تبلیغ عمدہ
او رسید چون میرزا سخت خان ہمتوں احسان او آن طرف بود ذنبید یعنی فوج عالی کے جا و برخلاف رویہ افواج متعارف نہی
متضرر ویده در سباب تخلیگیرے را ہم بونور یافتہ اندک سر حساب و راضی بادا سے زر و اجی گردید و بوساطت میرزا سخت خان
معامل الفضال یافہ از وصول زر ہمین الہیان میر آمد عالی جا و شاد کام و مقفعہ المرام معاودت نموده با وزیر ملائیق و بلشکر او محن
شد و غریب ترین میاک شرقیہ تصمیر یافہ تہیہ سفرنگ کو ریش نہاد خاطر گردید او اسط ماه مبارک رمضان سنہ میہزار و میک سده
بختیار و سبقت ہجرے بود کہ وزیر و پادشاہ مع عالی جا و در بیماری رود نموده بلده مذکور راسع کرساختند و تھیں ابتدہ را در بیماری
بیچ ماہ بگذشتہ بود کہ در دایین عکار کر دملقات بادوستان میر آمد چہ عالی جا و در آن بیچ الثاني یا اوائل جمادی الاولے
شکست خورد و سجد و دنیارس سید و او اسط یا او اخرا مه مبارک تو کہ بالتفاق وزیر و پادشاہ باز در بیماری راس بامیدانتراع
نگاره و عظیم آباد و ادار و گردید و یازده رک را پیغمبر و رماضہ وزیر الملک مقرر کرد و معین ساخت کہ ہرگاہ پارادہ اعانت او فائز
صوبیات شرقیہ جبور گنگا نموده در خل صدو دصوبہ عظیم آباد شوند از ابتدا سے روز در و دران حدود در ماھہ مذکورہ ماہ جاہ

ذکر حدوث فتنهٔ بنار عنت و نفعی کمیشی برخات آمد این بجز فوج از ایشان در راه پسرگردانی شدند اینها در هر رجای عالم مک

خواستی که متروکه بار و در زیر خود جگوار نهادت مالیا دارد بود و بر پیشنهاد مردم اندوخته اور راه گزینه و متعادل است یعنی از هر چند و هر گز تازه باقی نماید؛
سپهبد شجاع الدین و پسرش پیغم وجد حافظه نے شد و دین سفر را عتماد اقبال پیشی بینا در رو بساطت سید نور محمد خان ملک را اخراج کرد
که مراول معامله ادویه و صفاتی جیمع سرداران شهرستان خصوص غنایت خان را پر حافظه رحمت و پیغمبر ایضاً در این پیشی بینا در راه اخراج آمد و شفاف
کوکش وزیر استعداد بیافت و بر فاخت او پیش از این که کشته شده باشد مذکور شامل اشکنیان کشت دو سه هزار سوار و خنجری از پیش
معتقد همراه داشت و این عساکر بر پیشنهاد مردم دین احصایانه بود که احصایانه آنها از متعدد راست است تا جایی که نظرها کارهای مکرر دفعه هر دو می
بود که موضع سرمه زد لیکن از سرمه خبر را سردار و عدم ضبط و ربط در عین این کشته شده بگردان اینکه بگیر می بردند و می بگردند که بر قدر دست کشیده
سجال کسی نمی پرداخت و هنگام کوچ در راه رفتگی از جمله اینها می بینند و می بگردند که اندک از از دحام و در تر
نمی افتد و شکار نایکاران بود مثل قطعه الطیق غارت می شود که از جایی که کشته شده اما این کشته شده بگویاد گویا سواد عظیم است
از جایی بجا که حرکت می کند و بپرسید که در این طبقه شاه جهان آباد که چشم و چشم غمینه و میگردد و سهستان بود مردم را می سریع
دران اشکنیان می سریع بپرسید از همین شیازان وزیر را فهم نمی داشت و بلواسطه و میله و اسطه رسانیدند که خلیفیان
لعنی اطمینان متعارف این دیوار مقر و انفصلاً حیثیت پیغمبر حضرت ایشان اصفوف آر است درست با میستند گویا سد اسکندر از این کشته شده
کسی خواسته بود پنجاه هزار کس اینجا بر روی اینها نمی توانند آمد مناسب آنکه چون از دست قشقاد می معمول خنا می
است و ملازمان رکاب هم در خدمت بوده می اسست این عمل بخوده اند جوانان خوش اسپه معتقد و سرداران دلاور جان فشان
چیده هم برای خود باید گزید و مخدرات را بآباد و نسبه در همین جایا که سرمه ملک سرکار است مع دیگر افواج گذاشته بی اندک نام
جناب ماء که شریت یا بد جرمیه هر اشکنیانی که احوال تنزیل گشته قاصد نمودند از تکسر برخاسته می فرمد باید تاخت و اول
میچ قبیل از امکن معتقد گردیده را بسیه شوند بر سر شان باید ریخت اگر جمیعت آنها پا شیده از تنظام شان بر سر هم خود کار با خاص
رسیده و فتح و طفر نصیب اولیانه دولت گردیده است و الام این که بدست آید او را از تبعیغ باید گزدرا نماید و اسباب پس مانده را از
بايد گشیده و توپ و ارابه همچو پیغام برداشته شود و بر داشت معتقد را باغدا فصل باشند و شب از صد هر چون
دور ترنزیل پاید گزید و همین صورت تا خصا عظیم آباد دست ازینها باید برداشت در راه و مدت قطع طرق اگر کارشان نباشد
شد فتوال طلوبه ولا متعرض قلعه گشته و در سراسر ام عسکر فرموده لعنتی از افواج را بتبیعت سردار شجاع همین شیار از طرف
ساران یا مقابله کده بعور گنگ از فرموده و عمال سرکار هر محل با جمیعت لائی بجا ای اکن کار تجویز نموده خلعت و سند و ادھر
باید نمود و حکم باید کرد که در در بخش کوچک و حسن بلوک کو شیده احمدی از رعایا یا بانز شجاع شد و نهاد و بست محال نمکور در کمال خیث
که موجب تالیف زمینه ای اور جایا باشد نموده در تحصیل آن سعی نماید و مردم را از خود متوجه نموده در تمام قلمرو بینکار عظیم آباد
که پر دو ریا شد عمل و خل ثانیه دیگر فوج طرف عظیم آباد گذاشته عمال پیستور نمکور این طرف هم با مور شوند هر دو طرف
قدیما پر دو فوج دستگ و تاز پوده همکشی که از مشرق ناکنده عظیم آباد گردیده طرف که ملا جان میکشیده باشد فوج همان هفت
ماهان را زد و کشتی و ایل و اسما بش را قتل نهادت نمایند و نگذارند که حسن فتحه و غیره پیغم جزیره دهل جهاد عظیم آباد و تواد نشده
درین صورت در اضطراب و اضطرار ارشان افزوده آنها را غیر از فرار بگلته و غایی که گذاشته حصار عظیم آباد چاره نخواهد
لهمسته این انتقام مناسب باشند بجهل خواهد آمد و وزیر گذشتہ تقدیر را چنین رئی سواب که فی الواقع از احسن این اسیر بود دلیل داشت
و هر کسی در راهه جنگ ملاسیه و سخنی می گفت اتفاقیه باش نگرده چون خیک اید ایل دیده خود را از جمله معتقد اش

سے تشریف دیا جائے و کبکب را برآشے و سیلیمیں باید گذشت چون جماعت انجیلیستیہ و افواج شان بسیار کم و خیلی مسخر برخاست فرماتا
عاليٰ پبا کشیده و نهایت خسته حال پودہ اندھہ سطوت انواج شجاع الپوله و شجاعت و جرأۃ تھا اے او شہرہ و داشت خبک اور مین
مناسب حال خود ندیده و مخصوص علیم ایاد اصلاح دانسته میر محمد حبیب خان از مکبر درنا یت اضطرار برخاسته را بخطیم آیا گرفتہ
و شجاع الپوله سع پادشاه و عاملے حاہ بکمال جوش و غروش و خل جدد و علیم آباد گردیده منزل نہیں براہ نے بردید غار بکران
فرج تکمیل بخش کروہ از چار سو سے لشکر ش افراد ایادے کلدا اشته عموم خلق خدا را بتوسع ایڈا و اضرار رسانیده تک کے چھار گان
چنانچہ از ورود وزیر و پادشاه ختم ایاد بودند بجان آمدہ از تہ دل دعا گوئے انجیلیستان شدند چہ از یہاں این قسم ظلم بعل نایدہ
ضررے و آزارے پسچ کرنے کے رسید چون ورود لشکر رکر این بریس دریک سو ہن گردیده نہ کہ از مدنے آندھے طلاقاٹ
والد خود داشت احوال لشکر پیان ویسیک کے ایشان فراموش کردہ بروپا لخود کے درستہ سوارے معروف است سوار شده
با وسہ خدمتگار و گا و بار بردار و انجیلیں آیا دک دار الملک محل المقاومت گردید چون از وریا گذشت محظوظ خان فرمیں
خود رامع و دوسرے کس دیگر ما بار بردار نہ کو گذشتہ خود پیشتر رفت و در موقع شیخ پورہ کی سکناۓ آنجا زخوت نارت لشکر کی
وزیر و پادشاه گزشتہ وہ را خالی گذاشتہ بو نہ رسیدہ از دھانے و کثرت دید و شیخ اسپان شنیدہ متوجه گردید کہ ایچا ہا
از بکار آمد و مردم چکونہ نامدہ اند آن وقت یاد آمد کہ قطاع الطلاقان لشکر نہ سخواستہ کہ بگردہم پیشتر فہم دوسرے کروہ را ہٹے
شده بود کہ غبار علیمی و درمیان آن سنانہاے رختان نہیں امداد حیران شدم ولبع اندک زمانے دیہ کم کہ بہاران موسٹے
و قریب بہ وسہ صد سواران بغل و انغان دراۓ ملازم وزیر نہ کہ در پے آن نے آئید فقیر دران صحراء بر جان خود دریقی
کہ بر چیلہ و دیگر سہراہ داشتم ترسیدم و گا و بار بردار رانیز از حملہ ختم آنہا شمر دہ خوستہ کہ ہنوز دو رانہ شاید مار آمدیدہ کہ شدہ
اکنہا کو وریا پائیں رفتہ و دریگ سو ہن کنارہ ہش گرفتہ ناصد ملک خود باید رفت بکماران گفتہ کماران قدیم بودہ اندھر دار انہا
نہ پسندید و گفت چانچہ ما آنہا را دید یہم آنہا ہم مارا دیدہ اندھا این حرکت راحمل برخوت مانودہ بر عارت دلیر تر خواہندہ شد
حالا در سیان اسہا بکمال دلاورے باید رفت فقیر فہید کہ راست نے گوید صلاح اور اسپندیدہ اطاعت من و جلت
کہا و باشد کہ کو دے کے نادان چل بخطیر ہدف نہ تیرے ہو چون متصل بہم گزیدہ یہی کیے انہا کو مغل بود اسی پر را رفت
بڑا ورده و فقیلہ رسشن نید و ق راجیا لیش گذشتہ بطرف من راند و گفت کیستی و کجا میروے نہ بندہ ہم دلیر اند جواب
داد کہ ترا پھ کا رہت دلیر الملک مرا بریا آور دن رسید ہجت علی خان بہادر اسد خبک کہ مرد عمدہ و صاحب جانگیہ در دامن
قلعہ رہتا سے باشد فرستادہ اسجانے روم گفت این دیگر کیست کافتہ فہم رفیق ہن رست و بار بردار میں عقیبے آیا یعنی
گفتہ برآہ افتادم اوجواب شنیدہ و دلیر سے مرا امدہ گفتہ مرا راست داشت و ازارا دہ خود گذشتہ برگشت و تعرض باس و
رفیق در سباب من کے نکر دلیدا زان نصیحت میں دیگر چون رفتہ دستہ دیگر بیوی صورت برخور و آنہا نقطہ ہتفارے نمودہ
جواب از خدمتگاران شنیدہ را خود گرفتہ لپیں ازان دوستہ دیگر در دہی بہر فردہ چیزیں نہ پرسید جوابے ہن شنیدہ اما از
چار سو دو راتش از دہات سچتہ بلندہ و نمایاں بود لجدان انکنچ میں رامٹ کر دہ بیوضع مہوان دل رسیدم دہ را خالی از فرم
ویک دو ساو پاسیان پر کنار و دندکو راستا دہ ویسراز و پرسیدم کہ پیشتر ہم فارت گران رفتہ اندکفت تا باینجا رسیدہ
دوہات را سوختہ و عارت کر دہ سرا شے و سرچہ پست شان آمد بر دہ اندک فہم خبر پہاٹ دیگر بایرج رسانید فردا از چھا پیش
خاہنہ دو وید مساعیتہ در انجلا اسید پیشتر رختم و جیسین آباد رسیده و دروز قوفت کر دم و والدہ و دیگر ان را دید منع بر لگا دخود

سید علی نگان بشکر معاودت نمود و مژکرتا آن زمان از محب علی پور گذشتند و در این بخش قلمی که میدارد آنکه چندین بیان و جای خلگید شیخ میر محمد حبیر خان شهر سیده باز فوج خود را جریده کرد و اینده بارا ده کثرا حملت چند کروه از اردوی پیشتر آمدند و در خدمت ناب تخلص صند مات افواج شجاع الدوّلہ نیافته روئے خود از مقابله برخاستند و از فوج درایان که در غازگری اطراف نجف آمدند و داری نموده بشهر عظیم آباد پسیده ندوی بعض توپها را ببرخ حصار گذاشتند خود بطرف پچاهیار را بر مندازیاب چلک که اکثر اطراف شهر را در بزمیات صحیح کری باشدند منزل گزیده بطور سورچال فام کردند و توپی را هم بر پیشنهاد شعبه عرف بچاپ برد و باستند و میر محمد حبیر خان راسع مندیان همراه کشیده برسدند که در اما طرف جنوبی شهر جا سے دادند و خند کنندی لندک خود را در مخالفت شرکت کردند که پیشتر خان پیشتر سر اکلیشیان متصل باینان بود شجاع الدوّلہ از سید آباد بنابر مراسمات افزایش آب برازیل کناره در پیک سپهان گرفته در راه راست عظیم آباد را گذاشتند و بطرف قصبه نیز سبل نمود در منیر شنید و هم بلکه بمحض کشته بجهت احباب کامیاب گردید آخراً بضرورت از انجا کوچ نموده باز بطرف پیلواری چارکردند و همچو درین منزل چاهها بسیار بود اما باز هم قلتی در آب بدوید ادچاهها را دیگر خنک کردند خاک برکی روز و رات چهارماده صبح روز دوم باراده خلک و زیرین عامله جاوه و کل سپاه سوار گردید *

ذکر خلگید و شجاع الدوّلہ بالخلیشیان و در پیش از احوال خلگیدشان و همان نخ دن و خلک چند روز بعد از آن برگشتن بطرف پسر و همچو اون نمودن در انجا و بودن پیشتر خلک چند نمودن با عامله جاوه بیان پیر

شجاع الدوّلہ با جمیع افواج خود که بحسب موردنیخ بوده اند سوار گشته از شارع عام که نالاب بیشی پور و لمانی پور و مقبره پدر عامله جاوه برسید آن راه واقع است پیش نزفت و میتو بسیار راحیه بلوند سندک بطرف دست راست وزیر باندک فاصد جاگی گرفت و غلابت خان سپه حافظه حمت روپهیله ملک دار پیشی بجهت دبر پیش و عیشه با دو سه پهار روپهیله و گشا مین پانچ شش هزار نانگه در قول وزیر بوده اند و عامله جاوه با پنج هشتاد که از پسر و با توپها ای و وضع اکلیشی و نند و قها چهارمی از است و تیار بود و البته پنج هزار سوار زیر سهره راه داشت بطرف دست راست بینی بسادر را اینجا سده بسیار بعید که تختینه ایکیتی نیم کرد و مقابل چاپه ای ای و مورچال میر حبیر خان واقع بود از پل کوله دویں قوب دور تر فته استاد فخر که سرمهته توکر کے با کسے مذاشت بر ای سپی سوار نباشد و سیسته ای علی ابر سیم خان بسادر و میرزا باقر و میرزا عبدالستاد سهره ای ای در فوج عامله جاوه بود اما هر جا سے خواست رفته تماشای نمودند تا آنکه مشحال ای الدوّلہ در پیاوه عمارات آباد سے خارج شدند هست آهست آمده متصل بسیدان علی پانچ زار حسین خان مرحوم نایان و خلک توب و بانشروع گشت و وزیر مع فوج خود جبارتا نموده قدم بقدم پیشتر می آمدند از طرف اکلیشیه متواتر گوله باشد قوب بود و دو گونه زمک قوب کلان بطرف سر و که اینه بعد خس کرده پیشتر از عامله جاوه صفوت خود را آر استاده بود در فوجش میر سید و تکنکه ای ای همراه بیش میشدند و گاهی ای گوله توپ از سرخون پاک گشته در سیدان علی او و عامله جاوه می افتاد خست سوار شجاع الدوّلہ پیغایم همچو که ماتده جاوه آور که من بادشمنان شما مقابل گشته گرم سنتیز و آویز مشمای ای ای استاده چه می کنید ازان طرب خماهم مثل من مقابل اکلیشیان آمده بیورش نایید و اگر نمی توانید سمر و رامع توپها و تکنکه ای ای پیش تعیین من نایید تا پیش روی من او توپ اند از سے بر ایندا نایید و از همراه سواران بر آنها بیورش نایند عامله جاوه در چواب خان سپر و نوع گفتة فرستاده و از جا سے خود بخوبیدند همچو

محصور شدن فریز اوزبک را گلخانه دیگر

مزدوز بزیر بیک او فرستاد و نهم ہپراز روز گذشتہ وقت هنرود که گسائین مع نانکہ مایوزش مزدوز از طرف امکلیشیان شلک کو بسازد و اشتخار در در و بعل آگدو جمعیت از نگاهماں سے افتادا سے برخاک ہلاک افتاب مغلوب شدندگی از شکر عالی جاہ علیحدہ گردیده با پیغمبر انج او بینی بھا در بتا شاریت تاد و دوستان را آگاہ ساخت که بعد شلک اگر بازدا و از توپ امکلیشی بگوش آید غلبہ امکلیشیان است و علامت اندرام گئی نیز و اگر آواز نیایا یاد امکلیشیان مغلوب بلکہ بتلاشت گشتہ اندانتها پس پیکشید یکم کو بعد بکیم و شلک باز آواز ترپ اتفاق داد و اخواج شجاع الدولہ با ہم جمع گشت بعد دوسرے کھڑے غایت خان پیر حافظ رحمت بار و ہمیلہ مایی ہر رے خود و دیگر ادولج وزیر پورش آور دہمان قسم او از شلک بگوش مار سید انتظار آواز توپ پیکشید یکم بعد بمحات چند شنینیم دار برج طرف مهد کے گنج نیز توپ اندازے علی التواتر شروع افادا باز فوج شجاع الدولہ جمعیت نمود و سه ساعت از روز باست خواہ بود کہ پورش شالٹہ بعل آمد و اینچہ تو انارے و تاب تحل در صوفیون ایکشے پیدا آور دند و بعضی از دہلی طلببور آنها کو در خبک می نوازند و درست هر دم وزیر افنا داما امکلیشی کمال پایدارے را کافرا گشتہ مد افعی معمول نمودہ شلک کماں متو اتر زند و فوج وزیر تاب نیا در دہ بجاۓ خود بگشت لیکن بلونڈ سنگ و بینی بھادر از جاۓ خود بخوبی ندیگر شیخ دین محمد جاہ دا شہبود پر متنبنا کے شیخ مجاہد سر بلند خانے از شکر اینہا بکار آمد و در سید اچنگ از دنیا در گذشت و فقیر سجیم خود پیدا کہ ہوا سے مشترق پیدا گشتہ روز بکار شکر وزیر وزیدن گرفت اول مغربی بود و از پیشہ شکر وزیری وزیدہ ہمان زمان دیدم که بعد شلک سوم امکلیشیان توپ خود را از جائیکہ بود پسیں برده خود ہم از مکانیکہ استادہ بودند قدسے خپد پیش آمد درین عرصہ شتر سوار وزیر نزد عالی جاہ رسیدہ ملاستے بر تاہل ایمان ذکر دن پورش دفترستان سرو نمود و گفت کہ الحال روز بآخر رسیدہ وقت خبک نامذہ است بہ بگاہ برگردند فردا تدارک کے کہ باید بعمل خواہ آمد عالی جاہ سرو را کنہ کہ پیشتر بود از سعادوت اعلام نمود تامع تو پہاڑے خود ہپرہیان برگردند چون ساختہ از روز باستہ نامذہ عالی جاہ راجحہ کاہ خود گرفت و شجاع الدولہ قبل ازین معبک خود بگشت عالی جاہ لصفت بیل را وفاتہ باشد کہ شام شد اول شام بود کہ ہمارا کپتا نے با دوسرے کمپنی برآمدہ چون معلوم بود کہ عالی جاہ این طرف استادہ و امکلیشیان را عداوت با اوزیزادہ تر بود و بتا قائم عالی جاہ رسیدہ شلک کرد سُت قدمان تجویل کر عقب ماذہ بودند بلا خطا این جبارت مغلوب گشتہ بی اختیار بطور فراریان ازان چادر فتنہ فقیر روز از پیشتر دو روز شکر کے از روز داشت درین وقت کہ شب سیاہ و حوم خوام و سیاہ بود معلوم نشکر عالی جاہ کے چکوئہ چمیمہ خود رسید و بندہ ستارہ کہ در مغرب اول شام طالع شدہ بود بمحونہ دہشتہ بیرون شکر را سے پریتہ تا چمیمہ خود رسید صبح خبر سوار شد کن وزیر شہر تگ گرفت اما نشد بعد دو روز خبر دهل شنیده شد کہ وزیر اپرہ رسیدہ و بعضی می گفتند کہ زخم گولے درین خبک برداشتہ شہرت را مناسب ندانست و معالجه نیام دمل میکرد چون شفایافت از انجا کو حبیدہ برسی و دیا سے پن پن طرف جنویے حصہ عظیم آباد نزل نمود و ہر روز خبر تازہ شہرت می یافت کا ہی انکہ از طرف سورچاں پیر عفرخان یکوش خواہ شد زمانے اینکا از طرف مشتری تھر خواہ شہر ریخت وزیر با معدود کے سوار شدہ بعدها دیرینہ خود ہمیشہ بر اطراف شہر سورچاں گردید

محصور شد کن وزیر از شکر امکلیشیے در عین نیمیان بی خبر فنا گماں و نجات یافت از انجا پہاڑ خداوند والان

ایز دس اچنپردا امکلیشیے من میرہ مددے خان کے از شکر عالی جاہ بخاستہ با امکلیشیان لمحت شدہ بود برآمدہ اطراط

حصار خود را شکر دزیر می کشید و خپر پھر تکنگ نیز هرا شان بود با ذیر که نهایت جریدہ مع خدی نفہ سے در دشت می گشت و دو چار شمشاد و از طرفین نا و نهسته اراده دست بر دستے در خاطر هارا راه یافت و با هم طعن و ضرب نفیزه و تسریع فتنگ و شمشیر طور قرار دسته قبل آمد بین سبب خون انک اتصال ایجاد گردید که رامیر عصیانی دستور اشناخته نیز را احتکلیشیه که شاید سیجر کرنک بود اطلاع غداد واب فوج و گیر از شهر عماله طلبیده وزیر راسخونی بچبران یا خود مشغول داشت چون سیا ہے فوج جدید از ذود نایان گردید کسی انہر ایمان وزیر دیده بلشکر خیر سانید که وزیر محصور با انگلیشیان گردید و وزیر خود را در محلکه دیده بدرستن صلح سفر دعافت خان پر امامی نموده آسہسته خود را ازان مختاری بیرون کشید اما در شکر محبر در سیدن خبر محیں الفلاح نمود عاملے جاہ مع رفاقت خود و جمیع رفاقت ای وزیر با چبران آنقدر که بزود دستے حاضر آمدند باستعمال هرچیز تامتری باعانت بیرون رفتہ اور اراده دیدند و با تفاوت معاودت میگشت و آشوب فروخت القصہ بین روش میک دور ذکر و بیش ما ہے گذشت و موسم برسات قریب رسید کہ شجاع الدله را ان قرار یافت کہ الحال اقامت دزندگیک حصار مناس سخت در بکسر که از مصنفات صور عظیم آباد بربیب دریا سے گنگا در محاذات غازی پو بحال تعلقہ وزیر کی تعمید راجہ بلوڈ سنگ که زمیندار بیارس ہست کوئت باید در زید و چماوسنے پاید نمود و بعد برسات تدارک شایستہ باید کرد از حاصرو حصای عظم آباد دست برداشتہ بیبل معاودت کو فت و از رامیر لطف کبیر نصفت فرمود والدبر ک ملازم است وزیر و پادشاه از محل جاگیرات خود آمده در شکر بود و خیر نیز از عاملے جاہ دل گیر کردیده رفاقت پادشاه گزیده همراه والد محروم بچبرے بود تا انکہ از معبر کو لور دریا سے سوہن را پایا ب عبور نموده لب دریا تا پانزده روز مسکر ماند و از انجا کوچ نموده فصلیہ آره را که دارالملک بمحوج پوراست شکر کا وساخته والد را از انجا اراده معاودت بحال جاگیر خود مصمم گشت و فقیر اوصاع مشکر وزیر نتحمل می ہے و بودن خود را نمی گنجع مناسب نمی ہوں از ساین اشناخی بالعین انگلیشیان خصوص با داکتر فلان کہ از سفارکی بالیجا سنجاب یافتہ بدرفت در نهایت مرتبہ بود و در خاک شجاع الدله پیغام و مراسلات او فقیر رسید و نہ کہ هم در بواب مقدار مناسبے گذشت و داکتر رفیقیر نوشت کہ پادشاه را باماردم موافق کرده تدبیرے باید کرد کہ تا با پرسن خدمت والد معروض شتم کہ اگر این صورت میسر آید باعث از دیاد اتحاد انگلیشیان و موجب ممنوعی ایشان خواهد بود و احوال وزیر معاومت کی نہیں و توقع ظفر را انگلیشیان با اینہ بخیرے و عدم اتفاق باستعمال کلامات مشورہ خیر اندیشان نہیں درین صورت اگر راستے با انگلیشیان درست و دست رضاۓ ایشان کرده اید خالے از صلاح خواهد بود و نیز معلوم ہست کہ اینہار خواہش اتفاق پایا د است و مکر رصراف نوشتہ براین اراده خود آگئی را داده اند پادشاه را ہم اگر رفاقت آنها منظور پاشد ازین امر آگئے داده شقة بیوقوف رضایی جائیده ذکر کورہ نویا نیده باید داد والد با تفاوت منیر الدله را زرابیا دشا، رساید و پادشاه کہ بنابر خود میرے و عدم مقید شجاع الدله را نہیں بودن خود دست او بیو دقبوں نموده شکر بخش خود منفصل بگاشته اعلام نمود کہ شکر پاکستان بین خط و سلطت ہمین حاصل یعنی فقری پرسد پذیر فتنی است و سرچھ غیر ازین باشد باید داشت کہ لفڑرست نیا بر پاسدار وزیر و خیر از نوشتہ شده عرض پادشاه از تحریر این فقرہ آن بود کہ پاٹے را و شتاب رک دیان باشد چہ اور از متولی وزیر و خیر از نوشتہ شده عرض پادشاه از تحریر این فقرہ آن بود کہ پاٹے را و شتاب رک دیان باشد چہ اور از متولی رفعیه فقیر را اراده مقصد عظم آباد گردید والد محروم جیسیں آباد محل جاگیر خود رفت بحسب تقدیر را ان چنان داکتر خلشنگ را اگر دامنده جواب سوال انگلیشیان با نہیں اسناوی الحقيقة مرد خوبی بود بایم سیجر کرنک سالار فوج یخان

گمال شفاقت را فرازی در میان آمده و فاق پو اتفاق کر زیاده از حد داشت افراد ازان با قلمانه و بنده با عتما دلو شهه های او و گمان احوال سابق این شنجه پادشاه بیهی حاصل نموده اور ده بود چون نزدیک بشهر عظیم آباد رسید و اکثر را آسگے ادا و هزار فوج اهل لامع داده بیکارهای خود و هر کاره منداره کور مع رقم عدم مراجعت نباشم تحفظ ان راه که کشان مع بعضی افواج بر سر راه شهر مستقل پادشاه اقامت داشته فرستاده فقیر اطلب درشت سند و بخانه اش رسید و بر احوال ناچاری صحبت او با میحرکر نیک مطلع گردید و تا کنید کرد که بزمینون این شفقت ساده پورا مکیل شتاب رهی آگهی نیابد الاتقاب احت عظیم برای پادشاه و مسیر الدوّله و هم محل اندیشه برای فقیر والد خواهد بود و اکثر گفت که من بعد در خود قاصد خواهم بود اما موافق امر خدا که من الحال متعدد است که تعجل آید به صورت روز دوم میحرکر نیک فقیر اطلب بیهی ششت و میر حبیر خان ابراهیم بخانه خود مطلع شد آخوند فقیر هر راه داکتر رفته بیهی و میر حبیر خان را دید و شفقة گذرانید بیهی شفقة را بر سر گذاشت بکشود و در تهائی او و میر حبیر خان تهائی شنجه پادشاه نمود و اوقلش بر داشته نزد راجه شتاب را که فرستاد و میحرکنید و رار حضرت خود و عرضه اشت در جواب شفقت اوست و ما با این حال امثال فرمان نمی توانیم نمود و علی ارغغم داکتر نیاب را تحدیک که با این اجهه شتاب رهی داشت ساده پورا مکیل اطلب بیهی شفقة پادشاه نمود و اوقلش بر داشته نزد راجه شتاب را که فرستاد و میحرکنید و رار حضرت خود و عرضه اشت در جواب شفقت همان رسم میحرکنید و میرزا عبد العزیز را با قدر حوصله و میرزا عبدالله و فقیر از نکره عالی جاه بزم خاسته بحیثیں آباد آمد و بر سر را گذرانید و میرزا عبدالله

ذکر بدیعه نور شجاع الدوّله پادشاه و مفکر نور دل و رابی گناه و بیطنمی ملک هوال مع دیگر سلاح و جنگ

فقیر در حسین آباد بود که خبر مقید شدن عامله جاه شنید و مفصل اجراء نمذکور بعید چند که با علی ابراهیم خان بهادر اتفاق ملاقات شد از اوضاع معلوم گردید موافق آن درین مخالفت ثبت افتاد اول که شجاع الدوّله و عامله جاه پا اتفاق در محابره محظوظ عظیم آباد بودند یازده راک در پیه در ماهه میباشد بزم خانه بزم خانه عالی جاه بزم خان خود از چنگاں وزیر بانه ایشان قلت زرو شدت تقاضا کے از رهبری مناسب و ائمه تبریز درین مخصوص ایشان دیگر زیر بزم خان از نکره میگردید که مرسید کیا در مردم از دستگاه امنیتی میگردید که مرسید کار سکارا رسپولیت در انتظام عمل انجیلیشیه بر انگلیسیم چون بالفعل فوج اینها کم است نهایت تشوییش عارض حال آنها گشته کار سکارا رسپولیت صورت خواهد گرفت و مرا چون اهل لامع تمام و نام حکومت دران اماکن است این کار از دیگر میتوسلان سرکار بیهتر تو خود پیغای سپر علی ابراهیم خان بهادر بود و زیر گفت که اگر عامله جاه باز نیایند چه باید کرد علی ابراهیم خان عرض نمود که عامله جاه را غیر از در دوست امیدگاه و میجاوے و پناه کجاست که آنها خواهد گرفت خلاصه پنجیات در راز کار اندیشه هندگر دیده گفت که اگر نه هنچ من گشته بلکه بیرون غایب شنی باشید پی مرتقاً لقمه علی ابراهیم خان انسان نمود که لله عتبه من عاصم ام از چیه میخود است تعداد آن نمی تو خدم نمود بلکه هر چاکه عامله جاه سند و لبست نمایند و عمالا و میوند نزد اولان حضور یعنی در رجا بود و همچو بعرض وصول در آمده ارسال نمایند تا دخل خزانه سرکاری می شده باشد و زیر گفت که این قسم نمی تو اندیشه نعلی ابراهیم خان معرفت داشت که بیرون معرفت عالیست همان بیتر امام الحمال حسن قبح پایان این کار عالی بجهوت خیال عالی

ذکر ترکی سپاسخند علی بیجا و دباز رو شیدن شعبا روز زیر

و شرم قصور بے که درین امور رو سے د پرہنید کان حضور خواهد بود نہ بعالے جاہ او خود اسٹان دولت رالمجاہی و ملاد خود
درستہ خود را بحضور تیکہ تو افت سچحضور رسانید حالیاً نکرسے با یہ کر دکر آبرو سے سپلت باندرو اب از جو رفتہ باز آید وزیر صدیق تو
مشغولہ چنید ان نداشت باز سہمتناگ کشت و گفت که مردم دیگر یا پریکار متین می نایم بلے ابراهیم خان گفت خوب ہست غص بکار
و افزائش اقتدار خا ب عالے ہست وزیر علی ابراهیم خان را صخص ساخت و ہبادم اندیشہ کاریکر گفتہ بود از خاطر شجستہ لمبودیے
کہ پان سعاد بود مشغول کشت و علی ابراهیم خان پر کشته جواہار بعالے جاہ رسانید + + + +

ساختن میر سایمان ننانا ان عالی جاہ با وزیر و برائفتادن بنیاد دو ولت او پا قصناست نے تقدیر

میرسلیمان قبل ازین اداین بامیرزاده جلو و بنی بھادر و دیگر اکران دولت وزیر ساخته در کار را تا این مسند نمود و کبار بجهان تکرار
و پوشیدن دلخواست خود را کنار گشتد عاملے جاه بخانه اش رفتہ و اورالباس پوشا نیده همراه آور و لیکن بمقتضای صرع
شهر مر صرع هر دم آزرد که غیرسب را چه علاج نداشت باعماق جاه و سار شش با منجانفانش از میر مذکور طبع و مسجد
و عاملے جاه شکا بیت او را بعلی مجلس خود و گنگ میخانه گفتگو کے خویش می نمود و می گفت که فلان روز سر پیچے که ببر بنی بھادر
دیده ام از خانه من بود که در تحویل میرسلیمان سپرده بودم یا فلان زنگفت در دست فلان کس و ازین قبیل سخنان اکثر در حضور مردم
ذکور نمی نمود و میرسلیمان رسیده باعث وحشت او شد تا انکه روز را از لشکر عاملے جاه برخاسته در جوار میرزاده جلو و عکن
خان پیغمبر ملک شکل شجاع الدوله نزد تو و بعد پنج شش روز ازین حرکت پیغام وزیر بعد را که جاده در باب تقاضا بے زر ما هیانه رسید
عالی جاه خدر بیه بضاعتی خود خاہ ساخت اما اکثر اوقات گله وزیر بنا بخوار می نمود علی ابراہیم خان مانع بود و مردم دو
و مثل میرابو و خیر او که درین زمان از مقربان عاملے جاه و توسل جو برؤسامی لشکر وزیر بوده اند سخنان ذکور شنیده دخود را دان
گفتگو شرکیک گردیده با غیار رسمی رسانیدند و بسلطنه کلمات ذکوره بوزیر میررسیده طبع بجهانه جو عاملے وزیر با او سیمه بیعید
با عاملے جاه نمی گردید اخر وزیر پیغام فرستاد که پادشاه بقا یا می سعایل اسوبیه بگزار و خیره از شما طلب دارد و محصلان گهگمار
فکرش زود باید نمود عاملے جاه علی ابراہیم خان بھادر طلبیده شسته برای جواب هموال نزد وزیر فرستاد او در حضور رفتہ بعد از
نیمیگه از طرف عاملے جاه اتفاق نمود که با میده اعانت و زدن از سعدت رسید و ببود خود بر اعتمادیت حضور رسیده افسر و انجیلیز
بود و رادا بیان آن قصور بے نزفته الحال که معتقد درستے نماید و تقاضا بے موبیب باشد و است خاب کل عالمی باده
را اینفرماینیده اگر چیزی برا کند و رادا بیان آن بطور یکه مکن باشد قاصر خواهم بود و اگر بی موجب باشد اسیده اراده اعانت
و حمایت از خباب عالیم وزیر آزرده گشته جواب داد که مرا چه کاره است شاد ایند و پادشاه بنی بھادر را کیست که بغيره فرد اهن لشکر
میردم احتیا باید پادشاه هست بیر چه داند خواهد گرد علی ابراہیم خان مایوس برگشته جواب وزیر که شنیده بود بجایه جاه علام نمود
عاملے جاه چون ہمیشہ در وقت اضطرار بجوع بعلی ابراہیم خان بھادر نموده صلاح می طلبید درین حضور ہم پرسیدا و در جوا
گفت که اگر نزد در صرکار باشد استرضا می دزیر باید نمود و الا خود تهنا از خمیه بیرون رفتہ پیغام باشد داد که مرن بتو قع جمیت عنان
خود را ای در دولت رساینده اسیده اراده اعانت بوده ام اکنون مع اهل و عیال و اسباب و اموال در محل رافت و مملکت عالی
حاصرم انجیل مقتضا می ای رکاو شفقت و نیک ناج و محبت شایعه آیده

تبرک لیا سمع دن عالی جاه و باز پو شیدن پا شعار روز زیر پلای جه برو او گراه + + .

عالی جاه تحریک سهایران سفا هشت پیشیه بدوں تا مل اند لیش روز دوم که تاریخ صشم ذی الحجه سن پنجم زاده کی مدد و هنفه و هفت
چهارم بود اول صبح پرسیده در برد کلاس پسند پسر گزنشه ترک جلوس مسند منود و بوریا کسکه را در محن خیمه گشته رده بران نشست چشم های
مقرب بکه محروم از شعور و مایل اند پیشنه دو روز ده اند وه بیست کس بیکبار اگه نیگین در پیشنه داده اگشت نایی شام کفر
شدند وین خبر پوزیر رسیده موجب تلفک او گردید چه فقر عالی جاه در فاقه او موجب بدناسه و مسیله هرمان از مقام صد بودن باش
علی بیگ خان را روز دیگر که نهم ذی الحجه یوم العرفه بود بعد از خدا پیشنه دلخواهی هم از طرف خود و هم از طرف ماکوش که زن خود چنگ
ذختر پرستان الملک ہست و بنواب بیگم شهرت دارد فرستاده علی ابراهیم خان بهادر را خلیفه بیشترت علی بیگ خان که مردانه بان
و در گفتگونهایت بیباک و دلاور بود حضور عالی جاه رسیده با و بانواع گفتگو چیزه و ملامتها سے زنگین نموده عذر را سے شیرین
از طرف وزیر و مادرش در خواست چون عالی جاه و گفتگو حسن تقریر خپله ان سلیقه نداشت عجایه علی ابراهیم خان بهادر را
طلب نمود خان مرقوم خبر تغییر او ضلائع لباس از قاومت پاش شنیده بخوبت ملاست همراهان و ملعون زبان بدگویان اند شنیده خود آگاه
ترک لباس نمود اما ببسیار پریزین و چیزیدن و ستار تحقیر بر کلاه قناعت نموده بین بیست بدر بار رفت و او اول مطابق خبر
مسرع ویده ساکت و صامت نشست عالی جاه گفت که شمار ازواب وزیر خلیفه شهته اند با یاری رفت علی ابراهیم خان بیساقی که رفته
بهره علی بیگ خان فاصد خانه وزیر نشد او گفت که بین لباس حضور وزیر الملک میر وید گفت هرگاه آقا سے ما بین صورت شده
باشد ما باید خیر ازین لباس دیگر چه خواهد بود و بوضعی که بود بهره علی بیگ خان رفت وزیر مهرانی بسیار نموده سبب تغییر لباس
عالی جاه پرسید و از گفتگو سے سابق خود عذر خواه گشته گفت پادشاه سخنی فرموده بود ما آنرا خاکه کردیم و باشی بالیتی داد
حاجت بدلت پوشیدن و مردانه نمودن بنوی ملی ابراهیم خان جواب داد که ما با سید عنایت خانه امید خود شمرده آمده بودیم
چون خجالت عالی کلمات عدم اتفاقات و خصوص اتفاقات سایه پادشاه بعده که جاه ارشاد نمودند او شان که بجا نهاده و ملازمه
غیر برآستان دولت نهاده شد قطع امید نموده دست از دنیا بر داشتند وزیر پیشی بهادر گفت که شما با علی ابراهیم خان گفتگو نهاده
بهره دو درگوش احعنور و ذیر نشسته بهره کی مطلب خود تقریر میکرد و بنی بهادر بیرون صورت تحمیل میلغی نمیخواست که برعاهی نایمده ابراهیم
بین بیان گشتگاف ازان نموده تن دینه داد بکمال استضا انتقطاع آنکه از خود از دنیا و ما بینها اخبار میکرد چون مانعی گشت
وزیر پرسید که ہنوز چیزی رفته نشده و بنی بهادر گفت که گفتگو فیما بین کارگران است و زیر خان مرقوم رانزد خود خواند و در خیمه اخس
که بنی بهادر خانه حرارت چو اسے تابستان برای او هستاده کرد و بودند برده اچه پرسیده بود پرسید و جوابی که بنی بهادر
شنیده بود شنید بعد ازان گفت که درین صورت که عالی جاه اختیار نموده نهایت بینایی من است هست مراد چه سے با یاری دخان
مرقوم صعود داشت که عالی جاه بنا چارے اپنے لائی حال او بودیل آور دامال خباب عکس را اپنے لائی باشد بعمل آزاد
وزیر گفت فمیدم شما بر وید که متعاقب من نمی آیم علی ابراهیم خان رسیده بعده که خاکه نمود وزیر نزیر رسیده دلخواهی
بسیار فرموده تخلیف بخلع لباس در پیشنه و ببسیار سابق کرد عالی جاه استاد گئنگره حسب شهار او بیل آورد +

محصول نمودن همروزی نمک حرام تحریک زیر عالی جاه را برای سه شخواه +

بعد دو سه روز تحریک مع پیشنهاد عالی جاه را بایسے نهادی وزیر محصول نمود و زیر خواه خود گرفت چون روسیه
نمود اشرفیها از این درون سردا آورد و داد بعد این ماجرای عالی جاه همروزی چیز داد که اصال مقدار نگهداری شدن هر دم بیاریست

پیش کار و عملکه تو پنچانه را جواب داده قریب پا و نیند و قملے ری چیزی که از سرکار است در خانه امانی نه پسر دنای نید و دو پلیش نگهدارند
و چون او با وزیر مساخته بود که هر چیزی بسته جواب فرماتا دکر احوال تو په نیند و قملی از کس که است که در وقت اوست و خود
از این مکان که خیمه داشت بر غاسته در شکر و زیر نزول می خود و ملازم او و گردید + نه + * + * + * + *

مقید شدن عالی جاده در دست وزیر باقتضای قسمتی تقدیر به

چون شب موشیر جنتیل فرانسیس که عشپتہ لازم عاشرے جاہ و بعد از ان بہ طرف گردیدہ نوکر وزیر شدہ بو و با علی ابراہیم خان بجارت آن شناور پاس اخلاقها سے سابق سید شہزادج شمشش کس از قوم خود ہراہ آور دو با علی ابراہیم خان گفت فرد اخوج وزیر برہتے دستیگیر کردن عاشرے جاہ سے پے آید انقلاب عظیمی درین میسر رہی خواہ ہدا و نمید انہم دران وقت بہ شما چہ رو دا گرائیں پنج شمشش در حفاظت خواہند بود احمد سے متعرض شان خواہ گشت علی ابراہیم خان شکر پاس اخلاص آن مخلص سرتاسر و فابجا اور رو و معاذ خواست کہ برسے من نامناسب و از رفاقت بعید ہست کہ عاشرے جاہ در چین بلا مبتلا و من در جایت اصدقیا باشم صحیح دیکھ پا از روزگزنشتہ بود کہ افغانی وزیر کجھ بھا سوار شدہ قاصدہ خیمه کاہ عاشرے جاہ گشت چون نایان ثار باز موشیر جنتیل از پلش خود علیحدہ گردیدہ با معدود دسے نزد علی ابراہیم خان آمد و سخنان دیر و زہ را اعادہ فرمود و خان هر قوم بطبور انکار نمودہ اباد کر دا و کریان برگشته بصیرت خود متحق شد مردم مذکور خیام عاشرے جاہ را محصور نمودہ بہ طرف حرم سرا و کار خان بجات تھے خوطان بحکم نشانیدند سردار کیکہ باین کار ما مورشدہ بود در خیمه عاشرے جاہ در آمد و او را بپر فیکہ کہ براۓ سوالیشیں آور دہ بود نشانیدہ خود دععت بہ وحشیت و ہمراہ خود در اینوہ مردم متعددین بلشکر وزیر برده و در جائیکہ معہود بود مجبوس داشت ۴۴

محروس بودن علی بر اینهم خان حسب الامر وزیر و نجات یافتن ازان سرتکمیز

را بسب آرسید گرچه فرج حسن اخلاق ایزد تعاسه محظوظ القبور آفریده است خنفهان حرم سرگاز زیر که از جمله نسوان بودند وقت رها نیافریدن از دیگر بروجور و گریخان افتخار نیز وزیر و والده اد کردند همچنان برای همین خان بودند شناسابه با او داشتند اخوش را غنیمه دل آنها بران غریز و افوالتیز ساخت و عرضه را بوزیر سانیدند خواجه سراز طرف وزیر آمده سواران را تاکنیدند و که از دو زنا طربوده سورا از سبیل نسبت بعلی ابراهیم خان بجمل نیازند و دستخنده نمود که باشنا قدر منع نمی خورد از شاپر سید کنند و لبس بجا طرحی باشند صحیح روز دیگر سواران رساله شجاع قلعی خان که معروف بسیان عیشه داشت جمله نیکان بود آمده ظاهر ساخته که وزیر شهاد اطلبیزیده است علی ابراهیم خان پیر بسته در مرود ستار مجفه بالا سه کلاه برس پسیده بپاکی خود سوار بدریار رفت سواران سفله فرج و بجای اسپه طبع بودند در شکر سیده گاهی بیهوده طرف خیمه که عاری بیجا و در انجام مقدمه بودند و گاهی بسیه بجا بیهوده دیگر چون دو سه بار این حرکت بعمل آمد خان مرقوم بیکه از ملازمان خود را فرستاده بشجاع قلعی خان پیغام فرستاد که حسب اهل سلطنت رسیده ام نمی داشتم سپه اسیان را از گردانیدن من سود پیش است بر جا منظمه حضور باشد ما سور فرماینیم که نهاده در انجان شنید شجاع قلعی خان کسے راجح است فرستاد و تاکید کرد که سواران را تهدید نموده خان را با خدا منزد او آرد فرستاد از انجان سواران دشتمام دلان و تهدید کنندان در رسیده و علی ابراهیم خان را بضرت در دیوان خانه داشت وزیر جایی که کتب بیرون را اما فی پیروزی بود بر دشجاع قلعی خان و بینی بهادر و موشیر ضمیل و یاقوت خان ناطر و دیگر مقریان حافظه کجا جمع بودند مشیر جنتیل از دور خان نمکور را دیده تعطیم برخاست دیگران نیز پیشیت او بر خاسته علی ابراهیم خان را بضرت نشانیدند و شهان استالت و هسته سار اوال فرج و تاسفت و حیرت بر داشتند خود را خود کردند و خود شدند و لعنه علی ابراهیم خان و فدا اتفاق داشتند خان مرقوم نمکور است که آفتاب بلند شده وقت خود دلن و هشت فرد خود را خواهید شد لعنه علی ابراهیم خان را حضور وزیر بودند در انجان سهیل ملے خان خواجه سرا دار و نعمت خیل خانه و حافظه اسرائیل خان ششی و بیشتر دیگران از عمله ماسکه جاه حضور وزیر هستاد و بودند خان مشارکیه با تفاوت جماعت نمکوره و حضور رسیده و کیل شرف بوزیر نهاده و گذرا نمید و بد و کن نمکه امور بجلوی شود نشست از جاهه مرقومه بینی بهادر و شجاع قلعی خان و یاقوت خان نیز نشانید و وزیر که لباس و لایتی پوشیده تبریزین در دست بکمال رعوت بر سند نشسته بود و بعلی ابراهیم خان نموده گفت که صاحب من با میر قاسم خان چه بده کرده بودم که روز چنگ پچاپد از سبیر و گفت که سبیر کاره سود از من بعد فتح برآ گلخانیان رو بر دست او بگذر و هم و بمن شلک کند علی ابراهیم خان التیاس نمود که مر ازین خبر را کمی نمیست و همچنان خواهی عالیه که برای چنین کسے که او دار بملک خود گذرا نشته باعانت او و نشانید لش بر سند ایالت رو بر دست دشمنی چون گلخانی آید و درباره اشر چنین بد اندریشیه نماید وزیر برآ شفته گفت مگر من دروغ میگویم اگر خواهید صبر و احلىزیده رو بر دست شما باعانتیه مقابل سازم علی ابراهیم خان ازین جواب دور از صواب آزرده گشته گفت من بیهوده اخلاق خود التیاس نموده ام تکذیب خباب پهانی کنم و اینها از متقابل نمودن همروبا عاری جواه از شادی شود درین وقت هر تبه عاری جواه بجا که رسیده است که خدمتگاری با او شان مقابله میتواند سر دخود عاری و مرتبه دارد وزیر خجای لئے گفید که شروع بجهش بگرد و بجهش علی ابراهیم خان و عیوب جوی میر قاسم خان نمود و گفت شما مرد خوبی نمیگشید و با یاشاییم ببودن ایاضه مرا معلوم است که در محل خود شکایتیها از من میگردند و کلمات را کیکن بنت جمن میگفت شما اور امها لعنت کسی که در دید و او متنبه نمیگشند بعنی دامن بار دفیقی مثل شما چرا بپو دی علی ابراهیم خان عرض نمود که من بد هست خود تقصیری در کارشان نگردد و ام مگر آنکه هنگام برآمدن از حد و تعطیم آباد و خلاف در آرا و پیدا و چه بشه

رفتن تز و مر پسره و اعیان و کم منجح سه شمر فرد و نبده مبالغه در جو ع بعد از سلطنت فردا رات نموده لمحجا سنه ده مانند برای
میر قاسم خان په ازین استان نهی و نیشم وزیر از استماع این جواب ترا آمد و دیگر نفس کشیدن نتوانست استماع علی ابراهیم خان بهادر
نموده و بخوبی ایشان راستوده سبک زیبای خود برخاست و عازم مردم را گشت مقر باشش نامه در روازه محل شناقش نموده
سلام کردند وزیر بیوس علی ابراهیم خان اغفاره نموده چیزی برای خان خود گفت شجاع قلی خان و دیگران برگشته خان هر قوم را
سهره خود در کتب خود کور آورده بعد جلوی گفته که نواب و نمیر خوار ابرقاقدت خود رئ خواهد فرموده که همین وقت هنرچه بر که از ایشان
برده باشد حاضر کند چنانچه جو ایسح حضور رفت اسپهاد اسباب ایشان اچهز رفتہ بود حاضر ساخته حکم خیمه کردند در جوار دیوانخانه خود نموده
فرموده است که شما معتمد علیه خانه عالیه جاه و امین و رازدار او بوده اید احوال امامت بعض رفقاء ایشان نزد همها خبان
نیارسن علوم شده لیکن لھوال امامت شما و عالیه جاه در سیچ جا عالیه نگاشته و سراغ آن مطلق امکنات نیافرته چون برخوا اعتماد بیار
داشت می گویند که چهل هزار اشرفی خواه شما کردند اگر زاده ایشان باشد و دیگر بر که پسر ده باشد البته که شمار معلوم خواهد بود در صورت
اهمار آن سه ربانی و غنایت وزیر الملائک و رعی شهابیار خواهد بود علی ابراهیم خان گفت که کسی تا حال از من و حین امور
سوال و شکناف احوال نموده بود احوال که استفسار شده البته اچه معلوم است معرفت خواهد شد و نهونگه بر کاره را که خون
ماله برگردان اوست و از جمله رفقاء سه و بود اهمار این چهل هزار اشرفی در حوالات خان هر قوم هم او نموده بود بلکه شاه
سبقاً بد استاده کردند بشنیدن جوابیکه علی ابراهیم خان داد کی از هنرمندان خیان مجلس برخاست و دوید و نیواب وزیر اشارت
رسانید که اسید ساریه مسدده سراغ زربیاری که پیدا خواهد شد مردم متوجه علی ابراهیم خان گردیده استفسار شدند خان مذکور
بعن پیش شروع تقریر نموده گفت که از آمده از خانه تا بخواه هر خانه پسر دیده ایشان سه و بود ایشان رفته خواه او شده و در کاره
یاز سیده مرحومه بیو جننیول گشته بیوس که اذکر شدند او اشکار کردند گفت که بی مصلحت علی ابراهیم خان گفت برگاه سخن سیکله
اور ای معتمد علیه و رازدار و امین می نمی داند باشد اهمار سکب این غیر معتمد چیزی قابل استماع داشته اگان صدقه بران
می توان کرد منی بیاد استماع این خبر برخاسته بود در حرم سرارفت وزیر راجابیکه علی ابراهیم خان داده بود گفته فرستاد
و نیزه عیام داد که باشیکه در جواب از امام هم و به دناد از مردم نیز اثبات نماید معاشره کنندن شمره غیر از تفضیل ندارد وزیر
انصراف داده تسلی بسیار گفته فرستاد علی ابراهیم خان شجاع قلی خان فرمود که ده دوازده کس شکسته بال و بازو همراه آن و در جوار
دیوانخانه با این بحیثیت آرام خاطر می شریط اگر غنایتی سبد ول حال خلص است در چهارمین خود جاید و اد شجاع قلی خان
برخاسته بدر سر برگزیده از نهاده خود بود و با خود برد و متصل بمقام خود جاید و دنیا می توافع و دلجه دل را کافرا
شده تاکپ و نیم ما که زنده بود و تیقیه از حسن سلوک و دلجه لے فرزندگذ است و اموال عالیه جاه از نسوان و خواجه سر ایان
دیگر علله هنرکار بسجد و جلد بسیار تحقیق گشته بوضیع وزیر در آمد اگر اندک جواہرگران بجا که قبل ازین سانچه میر قاسم خان محظوظ
شیخ محمد باشق نام ملازمه معتقد در ملک بخیب الدویل فرستاده بود برگزیده عالیه جاه باقی مانده در پیش اینها که او بکارش
آمد و قلیلی اگر زنها لیش با وجود چنان تخصیص شدید پس امتحنت کنیزان و پیرزاده ایان ملازم معتقد نخنند و داشته باشند جمال اسکان
دارد اما پسقیح و مفصل معلوم نشود

رفتن بیرونیان برگشیدست آوردن قلعه ریختا و پیشتن ازان قلعه بانایت نموده و یا ش

چون ملکه بجا راه ادبار میر سير گر دید مير سليمان آنگشت را پياس نه در دست کرد و از گنج خمول برآمد و داعييه تقرب در خدمت وزير بجزها شنيده بوساطت مرقرار نظاهر کرد که بعقوب کميه ان حادس قلعه هفتپاس از متولان من و ساهم متعدد است آنچه که مقصود است نيز از دست گرفته است اين جانبها موالي و نسوان هنريه بهم معلوم و گذاشته فدویست اگر عکم شود تدبیر را در تصریح آن شوده قلعه نهند کوره راضييه مالک بحر و سه گردانم وزير خود جويا است اين قسم امور بود مير مذکور را سور دهر با في ساخته رقى خند و لاتيه باه او مير رحيم خان که در آن آوان حاكم سه رام از طرف وزير بود و نبا هم ساهم از عقوب غير سرم نوشته داد مير سليمان با عتماد و دادن امام کرد نيا و در آن را نيا بر غراف بمقتضى اتفاق وقت همی باشد بجهت اناس آمد و مير سر و سردار فوج آنگلشیه که ملازم پادشاه آن جماعت و تازه دارد اين ديار و ميار و بصلاح کو نسل هكمله بر ياست فوج و مقابله وزير ما مورگ شنه دعظام آبادرسيه بود خصلي به فقير رساطت و اگر فدر عن نوشته فرستاد که اگر بسيئه شناقلعه رتها مسخر ماردم گرد و موجب فریض و مستويها خواهد بود فقير پاراجه ساهم که حقوق سابق مادر گردن او واقع باليش متحقق و قرب بوار از حالات مملوکه و جاگيرها داشت اين را زور ميان نهاد و فهمانند که طرف اينها غالب وزير از عده هنجانه بزنها مده عنقربيه بمحفل مغلوب بسيگردد اگر خوب بود من خواهيد قلعه را بدشمن آفته خود مزاده تسلیم جماعة آنگلشیان نماييد که بر سر شنا و او لا دشمنها را يه سود و بسورد و پهشه مور و غنيمت والطاف خواهيد بود او خود مروفهن بود اقوال صرا و مير سليمان را سجیده مير مذکور را بليلت و قتل توفيق نمود و مرآفته فرستاد که سردار را آنگلشيه راسخ فوج زود بطلبند و مطالب خود نوشته فرستاد که براين کانه ز پذير یاری مطالبه من باعهد و قول و تحفه کنند و همند فقير پاکه و سير سر و نوشته جزيل کا در را که در آن وقت کپتان و در نواح شماره بود طلب شد و مطالب بجهت احتخط کنند و همه طلب شد و با هم رسائيد و سلطه جواب سوال گردیده قلعه بکپتان نهند کوره را نمایند مير سليمان خبر و رود کپتان نهند کوره کي همچنان شنيده بخدمت ساهم آگاه گردیده ملشکر وزير گشت و ساعات فقير با شجاع الدار را رسیده + + +

رفتن بند و عطعم آباد نزد داگه و شنيدن خبر شکست یا فتن وزير ذر را بسره

بنده بازدشته اگه سپايد او زير فوج به را فرستاده با فقير تعرضه نمایند همایت اند شه داشت و ديرين هم صحبت ساهم مي باشند بکپتان بزه فوره ساهم از قلعه فرو داده مرا ملامت هم نوشته التهاس گرد که باید همراه من عطعم آباد رفته مواعيد با الفارسانه الا علیه صريح و رباره من کرد و خواهند بود و بنده قبل ازین ماجرا را آنچه بآگه نوشته مع خطا طمير شمس الدین بخط و کش داده مرحوم که تضمن آز دست گه خاطر و زير بمنده و حضرت والد رسیده بود فرستاده با استدعا سه آمدن خود عطعم آباد نموده و خطدا و تضمن طلب فقير رسیده بود بنده با داده مرحوم قیاحت بودن خود در حسین آباد و حسین رفتن بعلم آباد آنها مسنده اعلام کرد که اگر احیاناً او زير درین خصوص باز پرسه نماید بنا همراه باید که فلا نه لیعنی بند و پسر من هست لیکن از فرمان من بسیدن و از مدتها با جماعة آنگلشيه آشنا اعمال او را من جواب نه کنم داد لاتزه و از زه وزرا خرنی اگر وزير طغري پاپ برسد آن جما مذر و واضح است و بنده همراه آنگلشيه آنچه مقدر هست خواهد ديد و آگه آنگاه احوال رفتن بير خفر عان بکلکته نخواه بود بلکه ممنون دوستي با خواهند بود و حرص گشته من ساهم داده عطه آباد گردید در انجها احوال رفتن بير خفر عان بکلکته و مرشد آباد و در گذشت ازین جهان و خود و سير سر و ساحر گرفته بردن تلندگه ها را متعينه سرکار سارن کپتان گیوه را لطف شکر بپند و در هانه باي انتن او از وست تلندگه ها و بسرا رسیدن تلندگه ها را مذکور و خبر رفتن سير سر و سنجگ شجاع الدوله و جواب سوال ادبا آنگلشيه احوال نخواسته از جماعة نموده علوم موز دتفصیل این اجمال از صفات آئينه و مصوح یا به

رفتن میر حبیر خان قبل ازین بگل بجلکتہ و مرآباد و درگذشت او ازین جهان و همیگ سو انجیکه درین آزمنه رویداد

چون شیاع اندوله و عالیه جاه مع پادشاه از حاصله عظیم آباد بدرخاسته در کسر که از حالات بجهوچور و حاذیت فائز بپرسته شد
اقامت نداشت اراده توقف دران نواحی مزده موسیم بر سات در رسیده میر محمد حبیر خان ببرگ نصفه جواب و سوال های خود را
ملکتگر کرد و دید و برا در خود میر محمد کاظم خان را که مرد ساده نیک و ابتدی و بنظامت صوبیه عظیم آباد قبل ازین مقرر ساخته بود و بنصائح
که نزدیم خود امیام مسید نهست مبنیه گردانید و بزیر خان ازین برا در راجه رام ناراین ناسب صوبی عظیم آباد را که عالی جاه او را در گنجانه
کرد و بودیوان و مدارالحمدام چوبه نمکور با آنکه نیافت اینکار بلکه پیچ کارند اشتگردانیده خود را در گلکتہ که برای او مقدمه سفر آخرت
بود گرفت همان سبب برگزیدن راجه دهیر خان ازین فقط عناد عالی جاه با برادر او پو و بهمن قسم بکه در زمان عالیه جاه
بلازم او یا مورد اطلاعش بودند میر حبیر خان ببغوش ترین هر داشت برخیه فی حد ذات آن شخص نیافت انواع غواص
و غنایت داشته باشد و کذا بالعكس چون اکثر بزرگان و بزرگ زاده های بگل و عظیم آباد نباشد سلط و اقتدار عالیه جاه
در زمرة رفقاء او انسلاک در گذشته میر حبیر خان راضیه نمود که بچاره با امکن و اوطان خود معاودت نمایند چنانچه میرزا
باقد میرزا عجیب افتخار خلیفین آقا میرزا سامر حوم دیوست علی خان پسر غلام علی خان و ازین مقوله اکثر کسان در اطراف شهر
عطف آباد و بگله حیران در کمال پریان خاطر بودند تا آنکه میر حبیر خان در گذشت و آوارگان بچاره راعو و نیاز خود میرزا
گشت و اکثر کسان که نزد میر قاسم خان مردو بودند اند در عظیم آباد و مرشد آباد مشمول مراعم میر حبیر خان گشته بپارچ علیه مترقبه
شدند و خان نمکور بجلکتہ رسیده مشغول جواب و سوال خود ببار باب کو نسل گلکتہ کرد و دید چون شمس الدویلہ نیزه و نستر اگور زر
از سفاهت زیادانی میر حبیر خان علی نماهیت علیه اگهی داشت نیخواست که مطلق العنان او را در مرشد آباد گذارد تا صادر ایام سکنه
بر شهر و دیار بخت بخت کاویده بیمارگان را ناچی برخاندند بابرین جواب سوالات او را در چکاپه کو فسیل اند اخته پیچ گفتگو را
کیمی نمود و پر خیز خواست که نزد کمار چنانچه بدلیوانی مامور و دکمال اقتداء بود و بحال و برقرار بوده بمراه او از گلکتہ برآید
چون مفاسد و جو دنبند و سے نمکور شمس الدویلہ را کماینیغی معلوم بود و میدانست که میر حبیر خان باعوزی ای او محجز ایند او هزار
اکثر نام او ران آبره طلب کرد و دیده دالحال هم خواهد بود راضی نمیشد تا آنکه نمکور سماحت میر حبیر خان مرخص گشته بمرشد آباد آمد
ند کمار بمراه او خصت نیافت بعد درود و در مرشد آباد خطوط با انواع جیل بشارکت آبره شیران خود بکو نسل گناشته و بین
از کو نسلیه بار اطبور از خود خشنود نموده درین بایه تعداد کرد و شمس الدویلہ صلاحیه و مرضی خویش فضیله و بمرشد آباد در من
فرسود اما عیوب پنهان مفاسد او را نوشته کتابی مجلد ساخت و نزد کمار در مرشد آباد آمده اقتدارش بجا که رسید کشل محمد بنیان غان
کر نسب نظایمت جانگیزگردان امداد را بعده میگرد و عطاوار افتخار خان تابت خیگ بود محتاج رجوع او کرد و میده اکثر سور دسته اتفاقی او شد
و میر حبیر خان فرمان ببردار سبده دستے نمکور گشته خان مرقوم را از حکومت جان گزینگ تغییر فرمود و حسب الایا بایه او مقدم
ساخت تا آنکه تهدید آنگلکشی که صاحب قاسم ابازار بودند کار و میر حبیر خان ترسیده خلاصش نمودند درین همن میر محمد حبیر خان
بیمار گشته روز بروز کاستن گرفت و چهار دهم ماه شصت سنه نمکور و میک مسد و بفتاد و برشته بجهش روز شنبه پدرزاد
سپهی بقا که مزروع عقیقه است نمود از معمدهین مسموع افاده کرد و مام اخراج تبرک بتهائے کریم کو که کسی کیمی از معاشر بمنود در سواد
مرشد آیا و هنست تجویز نمکار آورده سجلن میر حبیر خان چنانچه ندأب خود را نهان بود و جان پسرون همان شبیت

بیہت بند است اگر ایشونسے چکر خارکارے مسن خدر و سے ۷۰۰ عاشرنا ائمہ و جمیع المؤمنین ہیں یعنی مراضیہ میر محمد حضرت خان خوف افواج شجاع الدولہ و جبارت او کی شهرت داشت آرزو نہ صالح بود کہ بھر صورت میسر آیہ و شاید اصحاب انگلیشیہ ہمارہ مشتہار شجاعت و اقتدار وزیرہ بدنانے مقابلہ و مقابلہ با پادشاہ می خواستہ کہ اگر مصالحہ بآئی گئے کہ محل امور تخارت شان بگذشت بعل آیہ قبول باید نہ دو صوبہ علم آباد با اختیار وزیر و پادشاہ لذت داشتہ در مالک رازے صوبہ بیکالہ ہم مبلغ مناسب کے فقیر اشتفع معلوم نہیہ تهدیہ می نہ دشجاع الدولہ از فرط غزوہ و فتویں شور کہ درین زمانہ نہایت هرج و از سرداران گفتہ کے ازین مرض خاصے ہست قبول کرده اصرار بر انتزاع جمیع مالاک داشت و عجب آنکہ با وجود کثرت لشکر و توپہائے خرد و بزرگ و قیصر سباب بی غور ازشدت خغلت و بی خبرے و غزوہ بشور خود با وجود بندش وضع و تدا پیغمبر پر کے این کار بایت نہیتوں کے درست بعل آباد و التماں روایت خواہان دا مادل و ہوشیاران کامل اسلامی شیخیہ بھین علمیہ دید اچھے دید غریب حال است درین چزو روزگار کہ سپر کر از ما نہ اندسکے نیارشد و با راج اقتدار رسائید ماہیت او انقلاب یافہ خود را از انبیاء و حکماء در ز مردگان بالآخر ازین جماعت شان ندواده اند افضل اعلیٰ شمرده رویہ و طریقہ آن بزرگواران را صریح و شیم خیف خود مرجح نے دہا زان جملہ است ہتھشارہ در امور کے سید کائنات علیہ افضل الصلة کہ عقل ناس و صاحب وحی بود از خباب حکیم خیر لغفران و شادرهم فی الامر ما مورگر دید و سلاطین ذوکیہ ارتقاء اور امر اسے کیا رہیشہ نیا سے کار خود برشاورت گذاشتہ باور بادھندا ماقول ہتھشارہ می کر دنالحال ہر کہ بستیارے بجنت ناگمان بد و است رسید خود را در جمیع فضائل و کمالات از کل کائنات افضل شمرده وجع کیسے نہی کند بلکہ اطاعت رانگ و عمار دلستہ سر چینا صاحب صدقی ارسٹو مرتبت باشد التفاتے بالتمام او نے ناید بلکہ عقول را باز رو سقہ و رسے سجدہ و میگوید کہ ماعقل لکوں یا آلاف داریم و دیگران عقول مات و عشرات سمجھان اقتدار عقل کجیا کشیدہ و مرتبہ انسانے خصوص درستہ بچہ حد سیدہ (اللهم افریغ علینا صبراً علی ما اوذی لیه فضل و الاحسان و پیل آنکت جو درک بالفرح الاخران) ۷

ذکر مغرول شدن یحییٰ کرکنک از سالارے فوج انگلیشیہ بور و دیمی چمنہ و کہ نوکر باید شاه انگلیشیان بو دو اتفاقاً بطرف کلکتہ از جہاز سیدہ ببالارے فوج بیکالہ مامور شد و جنگ وزیر پا سجام ر رسائید و ساختم کہ کپتان یکمودڑی بآن مدت لاما کر دید پھر

ہنوز میر محمد حضرت خان نبندہ و در کلکتہ بود کہ می چمنہ و بر جہاز سوارے کہ عبارت از جہان جنگی ہت تقریبے کہ فقیر ران آگئی مدار دوار کلکتہ گردید چون اصحاب انگلیشیہ امتداد زمان خیگ و وزیر نیا رسوسے تدبیر و کم جراحتے یحییٰ کرکنک تمام میدانہ و نیز ضابطہ این جماعت کہ سر جا سردار از ملازم کمپنی باشد و سردار دیگر تو کہ پادشاہ در انجاد ارادت شو و تاہنگام اقامیت دار ملازم شاہیتے حاکم و سردار ملازم کمپنی حکوم او باشد تمہار اللہ ولہ و دیگر کو نسلیہ ہاۓ کلکتہ می چمنہ و را سردار بآفواج عظیم آباد تجویز نہ دوہر خص کردند یحییٰ کرکنک باستانع این خبر کلکتہ رفت و می چمنہ و لعظیم آباد رسیدہ بی راست فوج پر داشت زمانہ قلیل گذشتہ بود کہ کپتان یکمودڑی را بامداد و دے از انگلیشیان تلنگہ ہاۓ پلشن ادھر جم آور دہ کرفتہ و اورامع تو پس پھر اہر ارادہ بردن نزد راحبہ بلور نہ نہ دوہر اجہہ نہ کو حسب الامر وزیر بر لب دیا سے سرو کی شور یکھاگہر او دیو ہاہست بہ سرحد و غارہ پور متصصل بحمد و دکور کمپور نبا بر خبر گیرے ملک وزیر و مراحت و غل و تصرف انگلیشیان دی جا لک محروم

او افاقت داشت و کپتان مذکور نزیر مقابله او بر اس تجھیں امور بربل ہان دریاچ رعد و دندو پر عظیم آبادنا فور بود کپتان مذکور نہایت مدار اباقوچ ہمارے نی با پر نہای خود و اخراج پر غلبہ آنہا نموده سیح منزه جدا از با جراحت کرد فیا بین اتوانگہ ہارو یہا دھلام نمود سیح منزه داشت کے کسان رام تو اتر باستماله و تسلی تلگان فرستاده خود بائیک پلشن سولدا و لاستیتے بیش ایمانوار در پر جمل حضیال دوپیہ و تسلی کپتان رسید و علی المواتر مستجنون بتسلي تلگان سے فرستاد و کپتان خود ہم انہم نباشت و دسته صاحبی آنہا بیلے آور چون قیال ناصا گلیشیان و اوبار در دنیا تلگان بودا و جو دانکہ راه بسیار بردیده نزدیک بلشکر بایون بیلکہ رسیده بود سبوا عدید مدار استمال گردید و توقف ورزیدند و سیح رسید و لغتیا لطیه مسعود قوا عد سلاسی از آنہا زید چون نبید و قما راخوا ہائید تلگان رام حصور سولدا و ان نموده نبید و قما رام سید و انہارا ہمراہ آور وہ جمعیت آنہارا در ہم شکست و ده وہ بیت بیت از ن جانعہ در سیح طیبی دخل کرد و از پلشیا سے دیگر ہان قدر مردم بیڑا اور دہ پلشن تازہ از دست و لبر کرد کے کپتان چھائے مذکور فرستاد و بیت پنج کس از جملہ طیبی کر این فساد بر انگلختہ او بود لبلور قرعہ برآورده در حضور جمیع فوج بر اسے جوہر بدزم پرانید برہمنی از جلد این بیت پنج کس اندک شملتی خواسته و پرستش خاص سے برائی آفتاب و غیرہ سیعو دان خود بعلم آور ده خاک از ہان گل زین برس و رو سے خود مالید و لطیب خاطر در کمال استقلال آمدہ ہان خود بجهت قوب داد صدق اندلعا کل خوش بحال ہم فوج بچوپی و سوال از طرف شجاع الدویلہ بتایعت عقل سے شد اصحاب کو نسل گلیشی کے نتھار حل و عقد امور بودہ اندھ کم جنگ با اوبیح منزد نے دادند چون رقام کم خذ منقص عجب و غزو بسیدون از قوانین عقل و شعور بجا عہ مذکور رسید داد اخو صفر یا او اصطبیع الاول سنہ یکهزار و کیک صد و هفتاد و هشت ہجری بنو سے صلی اللہ علیہ وسلم حکم خبگیدن با وزیر سیح منزد فرستاده ما مسیح بجادہ و مقاولہ نمودند و سیح منزد و صیاحه خند در سراجام اسباب ضرور سے مثل گہاؤں بار بار دار و اذ خار جنیں ماکولات وغیرہ ما یحتاج و شکار مرد سے کہ میخواست آنہارا درین خیگا ہمراہ بر دپر و اخفة داعیہ نفست خیگب ذری طرف بکسر نمودہ

ذکر عبودیت مسروق فوج از دریا یا سوہن برعبر کو لو رور رسیدن بمقابل شکر و زیر خنگ این ہر دو باہمی و ظفر یا فتن بروز پر بحسب تقدیر

او اخر بیع الاول یا او اصل بیع آلا خر بود کہ سیح منزد و بجنگ دزیر ما مرگ شنہ مردم شکر خود کہ بزدن آنہا ہمراہ منظور داشت از سپا سے دہل اردو مع سوار و پیادہ اون وحیہ ان ہمہ راشمروہ لفبیط حساب در آور دو غله و دیگر ما یتحلچ آن قدر کہ مادہ روز بلشکر و فاکنڈ ہمراہ بر داشت و با صحاب کو سچھ عظیم آباد گفت کہ در ہین ایام مدد و ده با لفڑر جضم میسر سے آید و حاتم لعلہ مذکورہ نے ماند یا مغلوب و مفقود می شویم باز رجوع نہ وحاسیتے پاہن ند خوات شخواہ بود چون این داعیہ صدم سیح را رہی گشت میروے ائمہ نام شخص از سکنه صوب عظیم آباد کہ از طرف دزیر عامل پر گنہ بسیار وغیرہ مصنفات سہ کار شاہ آباد بوجا حرکت سیح بوزیر خبر و ادا فوج مغلیہ خود را بقرار سے و چپا و سے فرستاد و توب بزرگی را لخند سے قبل ازین بربل دریا بمقابل افوج ایگلیشی کے بر دریا سا سوہن محاذا کے کو لو رجواست ہمیہ رنجاتیا م داشت فرستادہ بود باز پر طلبیدون برسا ت با فرا دو گل ع لاس بسیار شدہ بود و لبعض یا از انسانے کے را و پایا سے کے ارادہ توب مذکور بگل فرور فتہ برآمد ش تقدیر گردید و دزیر خود پاہن اردو ر اور نافی آمدہ توب برا برا اور دہ ہمراہ برداما از کثرت غلبت در فکر راجام اسباب خنگ و بلا جھٹک گولہ ہما سے توب و باروت و استلیع عرض عمل آنہا و تقولیزین ہر چیز کے ہر کمزی سے با یست و مشورہ او ضلع خنگ با آن لحقیل و ارباب حرب پرداختی

شغول ہو و لعنه از قبیل باختن قارچوئے و پرائیند کبوتر و دگر ملاسے و ملاعع چنان خافل و عاطل باند کو یاد رکھ نہ کر سیر و شکار آمد و کمر سد سور چالے از دریا چہ تھورا کشیدہ تالیب گنگا محق ساخت و ارادہ حرب در حباب و پناہ آن وہشت میاں کے سیچہ منزد مع فوج بنگلا، رسیدہ بغا صد سه کرد و براب مجیدہ معکر ساخت و جمیل نہ کوربین افسکرین واقع شدروز سوم ذری فسخ غرم و تدبیر ملکیہ اندیشیدہ و ترک سدیکہ برائے خنگ کشیدہ یود کرد و دعا عیله هبک الحکیمیان از سند خود کورسیر ون رفت و خوش گلیہ و غیرہ ہمراہ ذری و شجاع قلی خان معروف بیان یعنی باہر اسپیان خود که شش هفت ہزار سوار و پیادہ بود برپت سیرو و دو شیر بدک قرار گرفت و راجہ بنی ہما زنائب صوبہ اودہ وال آباد بالازمان خود از سور چال برآمدہ براب دریا گنگا متصل نہ چایہ ابادے افامت گزید و سیرو و دو شیر بدک باہشت توپ کہ بائین و لاست فرنگ برار ابها سے سبک استحکم تعییہ بود مع ہشت پیش گنگ بانبد و قہا سے چھاتے پرسانہ ساختہ و آراستہ عائے جاہ مقابل فوج الحکیمیہ گشت شجاع قلی خان برپت اینہا بود و ذری پیا فوج خود طرف دست راست بیسی و بینی ہبادر بطری دست چپ بیسی متصل گنگا و خنگ توپ شروع شده از برد و طرف گلکار علی التوا ترکیل آمدن گرفت و صردم طفین برای محروم و مقتول از ضرب کوله توپ کے شدن و ذری از طرف دست راست اینہا برآمدہ با فوج معلیہ و خیرانیان برکت احکیمیہ یورشمائے نمود و متواتر در ترد بود و معلیہ و دُرانیان در سوار ان ہزار سیچہ منزو و بنگاہ اور سخت قتل غارت سے کردہ از توپ انداز سے سیرو و دو شیر بدک حبات متواتر و ذری عرصہ برافوج ایشے نک گردید و زبون مال گشت پیچہ منزو و حال بدین نحوال دیدہ چون بنا بر جیلوت ہیل کر گلم لایے بسیار دہشت یورش بود نہی تو انت اند افسوس بے رابطہ گنگا روانہ ساخت تارفہ برینی ہبادر یورش آرد فوج مذکور سبہ کرد گے کپتانان شجاع ہو شیار اہستہ آہستہ مائل بخط گنگا گشته بایادے ویرانے کہ بینی ہبادر و فوج او در نیا ہش استادہ بود متصل گردید و شیخ غلام قادر و غیرہ شیخ زادگان لکھنؤ کہ ہر اول بینی ہبادر و معتمد ایودند پیادہ پانبد و ق در دست از تجاحب دیو ادھر ابها نکور افامت دہشتند گنگ بانے احکیمیہ پہنان از نظر ہا در کرتہ ده خراب درآمدہ چون بینہما سے آبادے کر سده و بس دلوار برآمدند و گوئید کہ بنگ دکلوخ آنہا امتیزی کرد ایندند شیخ غلام قادر بآخوان ورقا بعد درود آنہا برسر خبردار گشتہ بنگ برخاست تا اینہا جمع شوند و صفوت آرائید گنگان بنبای بله تعالیٰ کتیان ان خود کہ بہیشہ منتظر راه سے روند صفوت آرستہ شروع برق انداز سے نمودند شیخ زادگان ہم لقدر طاقت و فر صست جمع امده لفگ انداز سے آغاز نہادند لیکن مردم اینجا را کہ غیر وقت و در کمال تفرقہ سبند و قہار اسرے و نہید مقدور برآمدن از عیدہ جواب شدک برق انداز ان اگلیشہ معلوم در یک دو شدک منتظم صفوت اگلیشہ کہ با صلاح سبند باڑہ سے گوئید کار شیخ غلام قادر مع برادران و سیرا بان با شجام رسیدہ برفک ہلاک افتاب دند و بیللان بینیاک از چنان جائے ہو لناک برآمدہ عرصہ را خان لے آگز شتند راجہ بنی ہبادر از غالی خان ک مرد سند وستان زانی میقح و از نیکان و قدما سے شاہ جہان آباد و لصفات حمیدہ موصوف و نہایت سخیہ و آرامیدہ بود پریم ک حالا چباید کر دخان مرقوم گفت اگر آبر و باید چالے جان باختن ہت والا محل ہبیون تا ختن بینی ہبادر الہمار قبول آبر و و جان باندک نمود و گفت بسم افتاد و اشارہ فرود آمدن از اسپ نمود غالب خان مع پرستنیا سے خود کہ میر وجہ الدین خان نام دار دوز اسپ خود فرود آمد دین عرصہ گنگان انہ کے پیشتر آمدند بینی ہبادر بلامرون و شوار آمدہ عنان اسپ از صیدان گردابیند میر وجہ الدین خان پدر را از برگشتن بینی ہبادر آگاہ گردابیند غالب خان احوال آفادیدہ ما ز برا اسپ خود سوار و در پلے راجہ سالک راہ فرار گر دیده

بیرون رفتند شجاع محلے خان معروف بہیان عیسیے از پشت سرمه و میر شیرین کو سمرد و بربستہ استظام و شکست افدادن بر فوج وزیر با وجود نہوز غلبہ بحسب تقدیر پر

شجاع محلے خان باستماع آؤ زشکت تلنگانی و شیخ زادگان همراهی بہادر ندوه برآورده خود رسید که مسادا بینی بہادر کارے از پشت بردو او دخوبه فرید و گیرتھیان شرمسار کے کشد و نبا برفر طا صنطرا بسته محلے بہادر احوال بینی بہادر از پشت سرمه و میر شیرین کو برآمدہ پیش راند چون پیش رو جیل پر گلم لائے بود و گذ هزان و شوار سے داشت ملاوہ آن دربروئے دیوار اتش باز کر انجام ہست که بردو دازان جملہ رفقا سے معتقد کہ شش سو ہزار سوار بوده اند جماعت قلعی باغان مرقوم ہمراهی بینی بہادر بیش رفت اوتوب اند از سرمه و میر شیرین کو که علی التواتر برسر افواج انگلیشی گولہ بامثل تکڑگ میرختیت موقوف گشت چہ شجاع قلی خان مع ہمراہیان بین اصفین درآمدہ حاصل مانع توپ اند از سے این طرف گردید و از طرف انگلیشیان شدت و چابک شروع کردیده برسر افواج عیسیے و سرمه و میر شیرین قیاس ستر آشکار اشد شجاع قلی خان با محدود دوسرے از رفقا بہزاد خسیل بیرون برآمدہ ہدف گولہ بامثل شکت انگلیشی گشتہ بہان خود دران میدان برایگان داد بقیہ مردم ہمراہیش کی از آفت قتل و جراحت سالم ماندہ بودند گریختہ استادگان میدان را با ضرب خود رسینا سے قرار شدند تلنگان مقابله بینی بہادر از مورچاں گذشتہ دھن شکر و زیر گردیدند و شوریوم انشور دران میکر و بھور رسید که آنجا رات تلنگان زیر شکت ایش بازگرفتہ چنان مضرطہ ساختہ کی احمد سے راجمال حل و نقل اس باب و دولت نمازدہ بینے اختیار پرس بھر صورتے کی بود راه فرار پمود و شکست بکل مردم افداده کیے را پا سے ثبات استوار نامند غلیہ و در اینیان بینے ایمان نمک سخرا م احوال بین منوال دیده بطیع نارت اموال شکر خود ازو زیر چدا نے گزیده و بلند کر خود درآمدہ دست بغارف و تاریخ بکشا و نموزیر بیقرع ظفر و طور اندک غلیہ چیران قدرت دا و گرختہ ناعتی تماشائی انقلاب بود بعد از ان کی کتر کے با او ماند خود ہم از میدان برآمدہ در پی کر بینگان رفت و جمیع اسباب خانہ وزیر و سرداران ہمراهے او وزرہ اسے چرا فان از اشرافی در دیہ و خبیس برازنان و سوداگران مثل زربافت و کھواب و انواع اقسامہ و توپا سے تکڑگ خرد و فروشن و خیاض و انسچہ دران شکر بود بغارف افواج انگلیشی درآمدہ شکر پان وزیر نیز دست تاریخ باموال ہدیگر کنادہ ہر چہ در دست پر کہ افداده در رو دحساب این دولت کی درین کلغا نارت رفت علام الغنوب میداند و پس محاسب و ہم در حساب و قیاس آن بیخیستگی است لحق عجیش کرے معمور یوکری پیو بیمورہ مقاہ جہان بہادر میزدھ کارک بسیار در دریا چہ تھورا کہ بھرت پشت شکر بود و اندک عمقی با گلم لائے بیار داشت فرورفتہ در ماندہ گشتہ زیر شکت تلنگان متعاقب درآمدند و نبا کارے ایام حیات آنها برآمد عاری جاہ راشجاع الد ولہ کیرو ز قبل این خیگ از قید رہے و ادہ مادہ فیلی را کہ در پاسے او لنگی بود غایبت نمود قدرت کامل آئی دران دار و گیر پا سے و دستگیرے نمود کہ مرکوبے باد میسر گشتہ از ان ورطہ بدر رفت ایام حیات ایش باست بود و الا در چین ہادیہ ہوش گسل پر از پس درا در از برا و دیگر زد آن بیچارہ را کہ میقدر و از ملائمات مردم منوع بود کہ می پرسید قریان قدرت نا کے حکیم قدیر باید رفت کی در دل دشمنے پنهنیں بخت در باری اوسوار سے میسا ساخت مصريع بعد و شود سبی خیر گر خدا خواهد پڑا درہاں شب کی صحیح آن شکست بیر وزیر افھا دخلی ابراہیم خان بہادر اطلسیع برخلاف سے میر قاسم خان یافہ لفعت شب چیغام دا کہ نزد این نبده دلخواہ

ایسے خوب کہ ہر جا خواستہ باشد پس ساند مع نہ رہ رہو پسی تقدیم دلت عالی موجود ہست اما سخیست نہستادہ کہ بہادر باستلائے این خروز زندگی
بھر کشتہ باز ارادہ پسے نہیں ہے اگر امر پسے اسنطھور سخود و رہا فرمائند فرستادہ آئیں عاسیے عباد گفتہ فرستاد کہ آفرین بر مردمت و پاکیزہ
شما کے درچین وقت بکیسی غنوارے من نموده خیر خواہ ہے راستھور و اشتہ ایسا اماقی الحصیقتہ این زمان مصالح نیست و عددہ مرکوبیے
نموده اند اگر فرستادند بہتر والجہتہ عندا الحاجۃ طلبیدہ شستہ خواہ شد اتفاقاً قاشب ما دھیل مذکور رسیدہ صوارے برای او میسر ہے
وقت نشکنت میر قاسم خان ہم با فرار یا ان دیگر بعد دفت و نعلی ابراہیم خان بہادر اسباب دا حمال سہراہ بہادر خود مل قاسم نک
کب روز قبل از نشکنت از پل کشتنی کہ برد ریاضہ تھورابو و چبو کنایند و در لشکر پا دشائیے کہ آن طرف تھورابو د فرستادہ خود
جریدہ، مائد وقت فرار ریاضہ مذکور رسیدہ ارجوم فرار یا ان مجال حبور نیافت پل نیز نشکستہ بود غلی ابراہیم خان بہادر و عبر را
کہ اشتہ با امداد رفت داز راجھا خود را بدیعاً زدہ عبور کر دچون لبر را گر سخیگان کہ در راجھا ارجوم نمود کے بعضی در انتظا بعض دیگر و
پرسخے برای آسودن اندک تو قفع نموده بود نذر رسید دید کے بعضی از افوج الگلیشے رسیدہ تو پے را پراز جھڑہ کر ده لطف
مرد حسین سردو طرف دریا سردار دند و از طرف دیگر شاکن بند وقت نمودند اضطراب عظیمی در فرار یا ان سہر سید احمد سے را
ہوش دھو سس بہجانا نمود خلقی کشید ران دریاچہ صغیر ہلاک و متلاشی گردید و برسید گرافتا ده جمعے مردند جمعے
بندر اخرا سبی جان بیلاست بدربردند امداد کمال رسماں و فیصلت ہر کراہ رہا ہے پیش کدنبا چار اختیار اقتادہ بیسے
سینہ مارا ج و نمارت کنو ران در آندند بعضی بمشقت فرار یا ان راہ پا بریدہ بمحی فرار یا ان رسیدہ زندگے از سرگرفتند
وزیر عبور دریا نمودہ متعلقان را با خود گرفتہ راہ الہ آباد پسرو میر قاسم خان لگان لگان شش سفہت کر ده از نیارس گذ
توقف داشت و بینی بہادر حسب الامر وزیر برای سے ہمراہ بردان پا دشائے برباب آب کنگا بحاذ سے نیارس کہ مسکر پا دشائے
ہم آنچا بود مقام کر دہشت علی ابراہیم خان متصل بلشکر بینی بہادر خستہ حال رسیدہ برکنا دریا صع ده دوازدہ رنقا برای
آسودن اندک تو قفع کر دی و مستفسر خمیہ بہادر خود بود کہ در انجار د دند مٹکار غالی ٹان کر درین وقت رفیق بینی بہادر بود و انجام
واقعی علی ابراہیم خان ایشان را دیدہ بغاں بجاں چور سانید خان صرقوم باستلائے و رو د مقام ایشان شادمان گشته بہادر
آمدن نزد خان مرقوم پر مابستہ از بینی بہادر خستہ خواست راجہ فرط آرزو مند سے اور اک مل ابراہیم خان ۰ افغان
و دیدہ پرسید کہ علی ابراہیم خان چھ طور کسے ہست کہ شمارا در شوق ملاقات ادھین بھر رے سے بینی غالب خان نیز خامہ شش
بیان کر ده گفت احاطہ بر محسن او موقوف بر طلاقاً تھا و صحبتہ سے مستفوی ہست بینی بہادر کہ اکثر در حضور و زیر براہیم خان
را دیدہ و حسن تقریش ایشیندہ بود خواہاں اُن شد کہ اور ابراہیم خان را گفت کہ پیش مانیتوان
خان مو صوف سخیست علی ابراہیم خان رسیدہ ما جرا معروف داشت و بھان ہیتائی کے بو د ملاقات بینی بہادر اور راجہ
مقدم او رفتہم شکر دی و ستد عاسیے ہمراہ ہے نمود ملی ابراہیم خان نیز رفاقت اور امناسب دیدہ سبھا جنتش رضا دادچو
وزیر راجہ را برا کے ہمراہ بردان پا دشائے کذا بشتنا بود او تا کید نموده و دکوچ کر دن آنچاں سے نمود پا دشائے کہ اندوزیر دیگر
بود سراز رفاقت بینی بہادر باز زدہ بجهانہا سے چبڑ رچہ قاصد ملاقات الگلیشیان و مقامات بود جماعہ مذکورہ نیز را ہمراہ
پا دشائے کندا ۱۰۰ اور اتر غیب بر فاخت و امانت خود سے نمودند و از راجھا کہ از طرف کہنی مسون سخیر ملاب و منہڈ بخود اند
مسالکہ و مصالو قوت پاوزیر ہم کشوں غاطر شان بود بنا اگر ملی ہزار ارادہ ملاقات ایسی بینی بہادر کہ رفق و زیر و مخالفت با
میر قاسم خان بود نیز دشتمہ دین فہم راجہ مذکور تعلیم پا دشائے در کوچ دیدہ و ناچار گردیدہ خود عبور کنگلائے لشکر نمود

ذکر ملاقات پادشاه با جماعت انجمنی و ملکیتی و ملکیتی میرزا

چون یعنی بهادر عبور گنگان نزد پادشاه مع منیر الدوله خارع البال مقام کرد و انجمنیان را پیش خود خواهد آینه ای و سیله پیش رفتن داشت، بهر سیمه و متعاقب که می آمدند اندک تشدید تر پادشاه بخلاف است و بعد حبس و بعد حصول کوشش بالتفاق عبور گنگان نزد و از اسنجانی سپاه در رانیزرسو شے خود دعوت فرمودند او بنا بر مشوره گذاشت علی ابراهیم خان راهیم درین خصوص مبتدا خود است و اصحاب راسے اور ادیمه بعد ازان اکثر را نسبت شرکی شوره می باشد آخرا لامر ملاقات با سرداران انجمنی نباشد طلبی آقای خود مناسب دیده با آنها برخورد و اینان داعیه مصادقت با وزیر پسر طائفی میر قاسم خان و سردار او طاہر نزد مینی سپاه در چون باعسله چاهه خوش نزد و سلاسته ملک و دولت خود و آفادین صورت مشابهه نمود و قبول کرد و معروضه است که سردار صاحب فوج و اوضاع او درین شکست از نظام نیفتاده گرفتن او خانه از ضعوب است اما میر قاسم خان حتماً نوان گرفت اگر وزیر پسندید ابته تقدیرے دران بخواهد شد پیغامها را سروران انجمنی گرفته و خصت گشته بلشکر کا خود که فاصله هنگز کرده و داشت معاودت نزد وند کو صحبت انجمنیان با پسر ازان خود کرد علی ابراهیم خان برگشتن خاطر شش پرورد و پاس زنک حقوق صحبت باشد و دیرین میر قاسم خان را که شش هفت کرد از لشکر مینی بهادر مشیر بود آگاه ساخته بیرون برایین امر افلانع یافته لبرفت برق و پاد در رفت و به ال آباد رسیده متعلقان خود را که غارت زده مردم وزیر و حسب الامر در خانه محقرے اسیر بوده اند بهر صورت که میر آدم خدا کار سازے کرد و چنین تشویش و تشوییر یزدراه خود گرفته ره سپر گردید و در یکی از آبادیه ای قلمرو افغانستان معروف بر و سهیله رسیده آسود باقی احوال اوتا انتقال شد و میمن اوراق و قلعه شاه جهان آباد اشاره اند تھا که لگانه شسته آید ۴

تئنه احوال سراسر احتلال وزیر بسته تدبیر و نیز بگه ہائے لقت بیرون ۴

شیخ الدوله که در عالم غرور اور اک چنین امور نبی نمود احوال بین نسوان دیده چاره غیر از پدر رفتن از قلمرو خود در ملک بیگانگان نه دید نیایرین بعضی از مقریان معتقد را بعین آپا دو لکھنؤ فرستاده تا کید نمود که متعلقان و اسباب و خزانیان را برداشتند و ملک حافظ رحمت که با او اندک آشنایی داشت بسبزه و در آبادیه بریلے که معمور ترین بلاد او و در آب و هو از پیلی بحیث وغیره جای امتحان بود اقامست ورزند خود هم بپاسه شتاب بال آباد داشتافته ما دروز خود اگر فتنه علی بیگ خان را در قلعه ال آباد گذاشتند افغانستان رفت و ناموس و اثاث ابیت و بالشکر جمیع اسباب دولت در پیش از این کشید و در قلعه چناره بستیر نیشید که معتقد علیه او بود با مردم لائق قلعه دارے گذاشتند و در حراست قلعه ند کوره مستعد گردانید بعد ورو دینی سپاه در مشوره اور اک متصفح صالحه با انجمنیان بود با عتماد اعانت افغانستان و را و کمبار صربیه و نیار خنفس قدر خود کشند نام و نشان خاندان نه پسندیده اور اک متصفح صوبه لکھنؤ خصش گردانید متصفحون آنکه دینی سپاه در فاہر پا انجمنیان در سازد و بین بہانه عمل او در صوبه باند و خود در ملک بیگش با وجود خدا دست دیرینیه که با احمد خان بیگش پیشست و سبب دین کیفیه از فقر ۴ اپنے حکم کی تضریب احوال شاه جهان آباد و سلاطین و ائمہ آنسا است پیر ایه طور سے پایا بدشتمانه با حافظ رحمت زاده بنگاش وغیره سرداران افغانستان و نخازے الدین خان عاد الملک که اتفاقاً از هم در انجاب و ذرعه مشاوره اند افت سرعتی کیه اور امسید و از

امانت ساخته و لالات باستعانت از راولمهار مریم شه نخود که او دیرینه سردار و کمن و کمنه سپه سوار اسپه برآورده که
سلع شاه جهان آباده نیام صوبه وار هشتمار داشت و در ان چنگام در نواحی کاپله و گواليار استه بزداها آزاده احمد شاه
عبد ائمه که شکست عظیم بر جای خود فرشته افتاده اسباب دولت اینها تبار ارج رفته بود خداون شوکت نداشت شجاع الدوله
محمد ادن خود را سخنپرست او فرستاده استه عاصه آمدش بر فاقه ردداده ادای سبلغی شهر طاطهر بر انگلیشیه نمود او نسابر طبع که
در ان روز زیارت داشت قبول نموده آمد و با عساکر شجاع الدوله ملحظ گشت و افاغنه را هر چند حسب الوعده رفاقت خود را
آنها بعد در سه استک گشته آمدن خود بر وعده های اسرار و فرد اگذاشتند.

آمدن راجه میی بیادر نوبت دوم نزد انگلیشیان و خود غایبا ختن با ایشان

راجه میی بیادر چنانچه نمود که در شد طرف لکه نور فتحه بر راجه شتاب را لے حسب لمصالحت گذاشت که شجاع الدوله در مصالحة
با انگلیشیان رشید و طبیک منظور شان بود تن در نداده عازم حرب بار و گیر است و میر قاسم خان از دست او بد مرغه و سمرد
را نجی تو اندگرفت گرید غاؤ درین وقت این قسم کار را برای خود خوب نمی داد اما من پایان کار سخشن را بخیر نهاده راسته را غافل
علاقات و رفاقت انگلیشیه ام چون شتاب را متعهد عليه اصحاب انگلیشیه و ممنون احسان ذکر نخواهی بیادر در زمان اخراج
عالیه بود خدا است او را در خوش حقوق پرورش مقتضی شمرده برا می خود فوز عظیم داشت و می خواست و زیر را در یک شرکت
تایپ نیارس و تعاقدش رفته زد و تر نایاب امر را غیر معلوم برگشته سیجر فوج را برابر ای فوج گذاشت از او هم بعد چند روز
تفصیری را رویداده از ریاست شکر مفرول و سیجر کر کنک که در سابق رسیس شکر نوک کمپنی بود سبزه دار فوج مامور گشته و
نوع از خطا به ای جزئی که آنرا برک دیر جریل سیگونیه یا فتش درین ایام رسیده بود جریل نمود که نهاده باش ای پر کار داشت
را لے نمود و اخیر بینیه بیادر بایر جریل بوصوف ظاهر نمود او و دیشیه بیادر از مصلح عظیم شمرده مقتضی داشت و خطی
متضمن طلب او بگیال اکرام گذاشتند پس از طلاق شتاب را طلبیده شد بینیه بیادر آمد و ملاقات ای جریل نمود و زمام
حل و عقد معاملات اند که پست او آمد او از دنایه چند روز پر در طرف را خوشنود و راضیه از خود میدشت
جمله گفت که هرگاه شما مستعلقان خود طلبیده شته نامرس را دعظیم نماین بارس بگذارید آن زمانی مرجع کنند یا بحاله
بردو صوبه پا ختیار شما و امکن از هم او خدرا را ای مناسب خواسته رضا طلب ناموس خود نمیدارد ما آنکه شجاع دوله
با خود متفق ساخته به اعیمه خیگ انگلیشیان در نواحی کوڑه رسیده و بنی بیادر با تغیری ای اعتقاد داشت از ریسیده که مر را پیش
اد گفت که در و دانگلیشیان بمنزله بادندزیه بود آمد و رفت بنی بیادر با استماع این سخن فلکیه شجاع الدوله گمان کرد و داعیه
رفاقت او قسمیم داد و رأشت شتاب را که واسطه جواب متوال او در خدمت انگلیشیان بود خبر؛ تجلیع راولمهار را شجاع الدوله
شنبیده براجه میی بیادر گفت که اگر پیشتر شجاع الدوله منظور باشد مرا صاف باید فرمود تا من انگلیشیه را پاراد کنم اگری
داده خدمت بدم ننم و شما ملا نیه و فاسخه مرخص شده بردید و اگر نمذن منظور باشد شجاع طرحیم که مطمئن باید بود امیر کیه موجب بینی
من و بینی بیش باشد بین نیاید که برای من خطر عظیم و برای کشانیگ بی انتها خواهد بود بنی بیادر رسه هن را خبر می تلطف
شمرده را ز خود را فسایب را هم نهان داشت و انتها ز قرست نموده ز مایکد نیامند و بیست ساعتیه ز محالات صوبه از شکر
انگلیشیه دور تر و چند گنجینه تملکه انگلیشیه با او متعین بود طرف لکه نمود شفافه و متعلقاً خود را برداشتند شجاع الدوله

را پی شد کپنیا تصدیز است نمودند چون فوج سینے بہادر بسیار و تکان افل پلیل بو ده اند ممالعت نتویہ ناموسته گزندند و سینی بہادر باقوج خود پر رفتہ شجاع الدولہ پیوست علی ابراہیم خان بہادر که الجلیت عارضہ بیارے و حصار پر تاب گذہ باندہ و بنی بہادر اور اطراف رفتہ بود بنا بر سبیلے خبرے از اراده ہاسے صفر راجہ سینی بہادر باقوج و رفتہ بجا بی خود چین را دروزن راجہ آنجا لازمه فتوت با وجود بیوچون شوہر و اتباع او که حب الاشعار سینی بہادر پر رفتہ کے در انجا بخوبی باخان کر تو بعل آور ده معتقد و رفواز دادن مکان امامت و مسائیہ ناچیح کرد و راجہ آنجا بیوست نی آمد کوتا بے نکر دا خرا لامر لیعوبت تمام اسباب حرکت بہر سانیده ازان مکان پر آمد و ارادا آبا گشت جرنل کزک ازین خبر رفتہ سینی بہادر تحریر گشتہ پا خاطر شتاب راسے که صدیقی خلص بود چڑھنے لگفت اماشت اسکے برابر خود ترسید و بھروسے این خبر حضور جرنل رفتہ الناس نمود کہ ایسا سے عمد سینی بہادر راسخ میں نموده ام و از وچین حركتیه بجنور رسید اگر در کونسل پا صاحب درین خصوص اندیشہ باز خواسته باشد صراحتاً فرستاد که قصور از من است نہ از شا جرنل و دیگر سرداران انگلیشی رہنمایہ دا خلاص را دستا بارے کلپند افتد و بخوبی با فرامنود خاطر ش راسخمن گردانیدند تا انکہ شجاع الدولہ مع راٹھار مریمہ بارادہ پر خاش با فوج انگلیشی همیاگر دیده

فرستادن اصحاب انگلیشی فوجے رائجہ قلعہ چارہ و محفوظ ماندن قلعہ نمکوره از صد ما تحریر

سرداران انگلیشی قبل ازین سوانح راجہ بلونڈ زنید ارباب اس را بوساطت را دستا بارے سید نور الحسن خان ملک راسے که اول رضیق و ملازم شجاع الدولہ و سینی بہادر و سردار معااملہ ببارس پوستہ مال ساخته رفیق خود نموده بودند بدلات او تحریر قلعہ چارہ که بسر کوه و ملب دریا سے گنجاندہ کر دیے بے بارس طرف جنوب واقع و از قللار ہم مسینہ معروفہ است در خاطر آور ده فوجے راسخ کیم بیچرو خپکتیان و لفشت و انسن و سارجن برتر قلعہ نمکوره فرستادند و چند ضرب تو قلعہ شکن چہراه دادند سی مجرم کو ربع فوج و اسباب قلعہ ستافی دا سنجار فوجہ از طرف پادشاه احکام احاعت رسانیده اول به تهدیدات سلطانی ترسانید چون درگرفت بجنگ شستہ نموده آتش تیپ اند از سے راستہ عال داد کر ہمہت تحریر قلعہ بستہ پاے چلا دت پیش نہاد محمد شیرخان که مقرب الدولہ وزیر و قلعہ دار آنجا بود نہایت جبن دید دلے داشت اما سہراہیانش پاے ثبات افسروه بد افعہ پرداختند و محمد شیرخان را بیویکہ خویست از قلعہ برآورده بھنور و زیر را گردانیدند و روزے چند با قلعہ خیک ماند آخر لامر انگلیشیان دیوار حصہ و غرب گھنیا بے توپ از طرفی خراب خشته در شب تاریکیک با فوجے مناسب پوش آور دند و فوج انگلیشیے بالا کے کوه برآمد چون داعیہ در آمدن سچیا نمودند سی مجرم سہراہیان را دل دیئے نموده حکم برآمدن برستکھا اے افتاده دیوار حصار دا مستحقان قلعہ صد کپاے بالاز فتنگان و گفتگو ائے آنها با پیدگر شنیده خبردار و مستعد دفاعه و کارزار شدند وزیر شکاں نیدو ق و سگت گرفتہ اکثر پا لاز فتنگان را بمحروم ساختند و ہم از اضطراب و تاریکیک مشب پاے بیارے از سرستگھا اے افتاده دیوار و کوه لغزندہ غلظتیه نمودند و سنتکھا از صد مہہ بیگر علیطیہ سر در و دست و بازو سے علیطیہ گھاں داد ہم شکست سی مجرم کہ سالار فوج بود نیز بھیں جو در زیر سنتکھا افتاده و زخم تفنگ خوردہ مدبوش افتادو عارجان را دل از دست رفتہ پاے ثبات سر جاناند و نیکا م بگشتند بعد دیر سے قدر کمال اخواز احتیا طی مجرم اور بھاں ہنکام شب اور دند مدبوش بود لمعبد اندک زمانے